

پیشگفتار مترجم

آنچه پیش رو دارید ترجمه و توضیح رساله‌ای است در فن صحافی و کتاب‌پردازی که صحافی به نام سُفیان در سده یازده هجری (تألیف: ۱۰۲۹ هـ.) در فاس مراکش نگاشته است. نویسنده تا آنجا که توانسته مسائل تجلید و صحافی را با عنوان: دوخت جزوات کتاب، ته‌دوزی کتاب، شیرازه‌بندی، آماده کردن جرم برای تجلید و آب‌طلاسازی برای طلااندازی آورده و از مطاوی نوشته او بر می‌آید که صحاف ماهر بوده است، ولی از گشت ایام و ناسپاسی آنام در رنج او می‌گوید این نسخه را محض رضای خدا ساخته و در تحریر آن جز اجر از طرف قادر مَنان روی نیاز به دست این و آن ندارد و به صورت صالحات باقیات آن را به دست روزگار می‌سپارد و امید آن که روزی صاحب‌دلی پیدا شود و به کار کتاب‌پردازی پردازد و این مطالب به خدمت او آید.

چنانکه ضمن خواندن مطالب متوجه خواهید شد، او در توضیح مطالب آلات و ابزار صحافی را نیز بیان و کاربرد هر یک را نیز مشخص کرده است. اما از آنجا که اکثر صحافان هر قدر در فن خود ماهرتر بوده‌اند از حیث نگارش و بیان مقصد، چه لفظی و چه کتبی، ضعیف‌تر، ازین رو بیشتر مطالب این رساله مجمل و مبهم و حاجت به تبیین و توضیح دارد و در عین آنکه، خود مطلب نیز چون رو در عمل دارد توضیحات و تبیینات هم برای افهام آنها کافی نمی‌باشد و فقط مشاهده موارد عمل رافع دشواری و ابهام آنهاست. فی‌المثل یک مشاهده توری دوزی جزوات کتاب برای تجلید بیش از هزار توضیح و تشریح افهام امر می‌کند. لذا در ابهام مطلب نقص تنها از نویسنده نیست بلکه خود موضوع نیز دخیل می‌باشد. باری با همه مبهمات چون قصد فهم عمل تجلید بود تا آنجا که مقدور

صناعة تسفير الكتب وحل الذهب (فن جلد سازی و طلاکاری)

ابوالعباس احمد بن محمد سُفیان (زنده در ۱۰۲۹ هـ.)
تصحیح متن عربی، ترجمه و توضیح: سید عبدالله انوار*

چکیده: رساله صناعة التفسير الكتب و حل الذهب را ابوالعباس احمد بن محمد سُفیان در سال ۱۲۰۹ هـ. / ۱۶۱۹ م. در فاس مراکش تألیف کرده است و کاتبی که نام او در رساله نیامده آن را در سال ۱۲۵۵ هـ. / ۱۸۳۹ م. از روی نسخه اصل استنساخ کرده است. این رساله را پروسپر ریکارد (Prosper Ricard) نخستین بار در سال ۱۹۱۹ م. و بار دیگر در سال ۱۹۲۵ م. با مقدمه‌ای به زبان فرانسه به چاپ رساند که در اینجا ترجمه فارسی آن ارائه می‌شود و متن عربی رساله که در چاپ فرانسوی آن دارای نادرستی‌های بسیار است با تصحیح مجدد در اینجا به چاپ می‌رسد.

این رساله از معدود متون عربی است که به آموزش هنرها و صناعات می‌پردازد و مؤلف که استاد صحاف است و از ناسپاسی این‌های زمان در تعلیم و تربیت و آموزش صناعات شکایت دارد آن را به قصد اجر اخروی و برای کسانی که به آموختن فن صحافی می‌پردازند تألیف کرده است.

رساله پس از مقدمه‌ای کوتاه دارای باب‌هایی است در روش ساختن دغه (میان جلد)، روش ته‌بندی جزوات کتاب و در زیر منگنه و گیره فشار گذاری آنها و پوشاندن جرم بر آنها و ترنج‌اندازی کتاب و روش شیرازه‌دوزی و سوار کردن کتاب به جلد، توصیف حل طلا و شست‌وشو و آمیختن آن با چسب و نوشتن آن. در پایان رساله نیز فایده‌هایی درباره سدرشم ماهی و کاربرد آن و رنگ‌پردازی جرم آمده است.

این رساله از جهت آنکه حاوی نام بسیاری از ابزار و آلات صحافی و کاربرد آنهاست و بسیاری از اصطلاحات صحافی که از یک کشور به کشور دیگر تغییر می‌کرده است در آن آمده حائز اهمیت است. همچنین از این رساله دریافته می‌شود که جلد‌های ساخته شده در این دوره همه به وسیله قلم و طلای مایع طلااندازی شده است و نه به وسیله ضرب قالب آهنین. در متن حاضر مترجم در مورد برخی مطالب رساله که مجمل و مبهم می‌نموده توضیحاتی افزوده است که در میانه متن در درون [] آمده است.

کلید واژه: ترنج‌اندازی، جلد، جلدسازی اسلامی، حل طلا، دغه، صحافی.

* محقق و نسخه‌شناس، فهرست‌نگار پیشین کتابخانه ملی (۱۳۳۹-۱۳۵۹).



شد از توضیح کوتاهی نشده است تا خود چه قبول افتد و چه در نظر آید.

این نسخه، نسخه اصل و به کتابت مؤلف آن نیست بلکه انتساخ شده از نسخه مؤلف است آن هم به وسیله کاتبی که در نسخه نام او نیامده و در سده سیزدهم هجری این انتساخ را به عمل آورده است. یک قیاس اجمالی بین این نسخه و نسخه‌های دیگر در صحافی این نکته را ارائه می‌دهد که فن صحافی از کشوری به کشور دیگر عرب، اتحاد اسماء آلات را حفظ نکرده و با تغییر کشورها لغات نیز تغییر پیدا نموده‌اند. مثلاً کلمه «برشمان» در این نسخه برای «شیرازه» می‌آید در حالی که در کشور عربی زبان دیگر برای آن از کلمه «جَبک» استفاده می‌شود. در این نسخه از این تغییر واژه‌ها مواردی چند دیده شده است. متأسفانه آنچه نمی‌توان از آن گذشت وجود اغلاط بسیار چایی است که هم در متن عربی و هم در متن فرانسوی آن یافت می‌شود و تا آنجا که امکان داشت در ترجمه و تصحیح متن عربی آن، (البته بر اساس همان متن چاپ کرده ریکار که دوباره مستقلاً در همین سال‌های اخیر در قاهره به طور افست به چاپ رسیده) رفع این اغلاط گردیده شد؛ البته از ذکر اغلاط در پانویس خودداری کردیم.

این مقال حاوی آموزش عمل کتاب‌پردازی و صحافی است از طریق نوشتاری، لذا اگر در این ترجمه با نهایت دقتی که به عمل آمد و شرح توضیحی که داده شد باز ابهامی و اجمالی در بین بود، آن به علت آن است که به جای دیدن، نوشتن نشسته است. نوشتنی که هیچ‌گاه نمی‌تواند کار دیدن را در این گونه اعمال انجام دهد. با این حال، اگر طالب این صنعت با دقت به روی هر کلمه تکیه کند، و بی فکر و تعمق از آن نگذرد، امید است بدون ابهام از آن بهره گیرد. بمنه و کرمه.



این رساله را نخستین بار پ. ریکار در پاریس به سال ۱۹۱۹، و دوباره در سال ۱۹۲۵ با مقدمه‌ای به زبان فرانسوی به چاپ رسانده و فرهنگی از لغات عربی با معادل‌های فرانسوی بر آن افزوده است. همچنین این متن را مارتین لوی (M. Levey) در کتاب:

Mediaeval Arabic bookmaking and its Relation to Early Chemistry and Pharmacology, (Philadelphia, 1962), pp. 51-56;

به انگلیسی برگردانده است و نیز محمد منونی مقاله‌ای درباره آن در کتاب تاریخ الوراقة المغربية (ریاض، ۱۹۹۱) نوشته است.

ع. ا.

مقدمه مصحح فرانسوی

آثار کتبی عرب‌ها که مبین هنرها و حرفه‌های بومی آنها باشد بی‌حد نادر است. چه کارگران و صنعتگران آنها بی‌شبهه به حد کافی اهل قلم نبوده‌اند که بتوانند مشاهدات خود را روی کاغذ آورند و محتملاً فقط راضی به آن بوده‌اند که تجربیات فنی خود را فقط از طریق سنتی انتقال دهند. از سوی دیگر شاید افراد اهل قلم نیز، با توجه به دشواری مطالعات خود، به توصیف مشاغل ساده اهمیت نمی‌دادند. به هر حال حاصل این امور بی‌اندازه موجب تأسف است. بدین ترتیب تاریخ هنرهای مغربی‌ها [مقصود مردم کشور مغرب اسلامی که مراکش است] مبهم است و فقط از طریق مشاهدات مکرر، بررسی‌های مستمر و استنتاجات با تأنی است که می‌توان دوره‌های متوالی این هنرها را آشکار ساخت.

با این حال ما توانسته‌ایم به یک نسخه خطی درباره هنر جلدسازی دست یابیم. این مدرک را ام. ال. مرسیه (M. L. Mercier) که حدود ده سال وظایف نایب کنسول فرانسه را در فاس به عهده داشته است، در اختیار ما قرار داده است. این اثر نوشته‌ای است از یک استاد صحاف به نام ابوالعباس احمد بن محمد سفیانی که آن را در ماه ذیحجه ۱۰۲۹ هـ. (۱۶۱۹ م.) به پایان برده است و چنانکه خود او می‌گوید این کار را به این امید که بعد از خود اثری مفید به جای گذارد و عمل او نیز مورد قبول الهی باشد، انجام داده است. ولی نسخه‌ای که ما در دست داریم نسخه اصل نیست و آن را کاتبی که نام او در نسخه نیامده در سال ۱۲۵۵ هـ. (۱۸۳۹ م.) از روی نسخه اصل انتساخ کرده است و همین متن است که در اینجا منتشر می‌شود.

این نسخه دارای بیست صفحه می‌باشد که یک صفحه آن ساقط شده است. این نسخه با ذکر از احمد بن اردون آغاز می‌شود که او نیز مؤلف اثری در صحافی بوده است و از صنعتگران می‌خواهد که هرگز اوراقی را که حاوی نام خدا و نبی او باشد در ساخت دفته‌های کتاب به کار نبرند، مگر در مورد مقوای جلد قرآن.

سفیانی پس از مقدمه‌ای که در آن ذکر از مشکلات آموزش این صنعت در زمان خود به میان می‌آورد، مطالب این کتاب را در ابواب زیر شرح می‌دهد:

۱. ساخت و آماده کردن دفته‌های کتاب (در زمان او هنوز به خوبی اهمیت مقوا شناخته نشده بود)؛

۲. ته‌دوزی جزوهای مجلد، پوشش، نقش‌کوبی گوشه‌ها،

ساختن شیرازه و صحافی کتاب.

[متن رساله]

به نام خداوند بخشنده مهربان

و درود خدا بر سرور و مولای ما، محمد و آل او حمد مر
خدای را که بر آدمی متعلقات فهم به تمامی و محکمی
الهام کرد و به او آنچه نمی دانست آموزش داد و درود
خدا بر پیامبر بزرگ و خاندان و یاران او باد.

چنین گوید کوچکترین بندگان خدا و ناچیزترین بنده
امیدوار به رحمت مولای خود، احمد بن محمد سفیانی - که
خدایش از او در گذرد - آنچه در برابر نظر دارید، به ترتیب و
به شکل کتاب در آوردن آن آگاهی است که خدا به من
در باره اعمال کتاب پرداززی و صحافی داده است و من هم بر
آن نیستم که آن را از صاحبان انصاف و علاقه مندان و
کوتاهی ناورزندگان دریغ و پنهان کنم، ولی چون به این گفتار
پیغمبر (ص) تأمل می کنم که فرمود: «هر که به وقت پرسش از
علمی که دارد از عرضه آن علم دریغ ورزد، خدای او را
به روز قیامت در بند آتش می گرداند» بر من آشکار می شود
که معنای این حدیث کریم در باره علم دین است، اما درباره
صناعات، سخن پیامبر اکرم (ص) این حدیث را تغییر می دهد:
آنکه حکمت را بر غیر اهل آن عطا کند بر آن ستم ورزیده
است.

چون در حال مردمان نگریستم، کسی را نیافتم که بتوان
به او گفت اهل حکمت است. مردمان گرگ هایی اند اندر
لباس آدمیان. زندگی آنان جز مکر و حیل نیست. کسی را
نمی یابی که چون بر او افاده صنعتی کنی، او بر تو همان
حرمت گزارد چنان که بر پدر خود گزارد، و یا به تو به چشم
برادر مهربان بنگرد؛ مثلاً چون نزد تو کسی به جهت
آموزش صنعتی آمد و تو آموزش او را پذیرفتی و نیز
صحبت از مزدی کردی و گفتی این آموزش استحقاق آن
مزد را دارد، و چون او این مزد را بشنود، از تو روی برگرداند
و به نزد کسی رود که این صنعت را تو به او آموخته ای و
به او بگوید که: من به نزد استاد تو، فلان کس، رفتم، او از من
فلان مبلغ را طلب کرد، این کس چون این سخن از تو
بشنود در پاسخ به او بگوید: به نزد استاد خود بازگرد، چه
آنچه او به جهت مزد از تو طلب کرده است بسیار ناچیز
است و من دو برابر یا یک برابر و نیم طلب می کنم و به این
گفتار او را به نزد استاد خود روانه گرداند و بر اثر آن برای
خود و استادش احترام نگاه دارد. چنین کسی یافت
نمی شود! تو از جمله آنان که من این صنعت را بر آنها
آموخته ام، هیچ گاه کسی را نمی یابی که در جلب دنیا،

۳. آماده کردن طلائی مایع و کاربرد آن و بیان نکاتی

در باره انواع مختلف چسب ها.

بدون شک انتساخ کتنده بی نام، به وقت انتساخ اثر استاد،
یادداشت های افزوده ای را از مؤلف اثر درباره رنگ کردن
چرم و نقش کوبی شمسه های شبکه کاری شده یافته و آنها را
به همان صورت نقل کرده است.

متن با دعایی و دو بیت شعر که جنبه تعلیم و تربیت دارد
خاتمه می یابد.

باری، ما در اینجا در برابر یک مدرک قدیمی که به سیصد
سال قبل تعلق دارد قرار داریم. در این متن به هیچ وجه ذکری
از طلاکاری با ضرب قالب نقش آهنین به میان نیامده است.
بنابراین بسیار محتمل است که این فن در آن زمان در شهر
فاس ناشناخته بوده باشد. جلدهایی که به زمان ما رسیده
است دقیقاً بر اساس روش سفیانی ساخته شده اند و همه
طلاکاری ها به وسیله قلم و طلائی مایع (آب طلا) انجام شده
است، و برای بحث بسیار جالب توجه است. آنچه اکنون
باید روشن شود این است که از چه زمانی و از کجا
طلاکاری با ضرب قالب نقش آهنین وارد مراکش شد.
چنین به نظر می رسد که تونس در این کار پیشرو بوده است،
زیرا تعداد بسیار زیادی قالب نقش با طرح هایی وجود دارد
که معلم های فاسی با نام «تونسی» (tounsi) مطرح کرده اند.

به هر تقدیر، ما در اینجا در برابر یک دیدگاه اساسی در کار
جلدسازی قرار داریم و امیدواریم چاپ این اثر سفیانی برای
صحافان جوانی که اکنون در فاس در حال تجربه کردن
عمل جلدسازی هستند، و این اثر هم به آنها تقدیم شده
است، مفید باشد.

در خاتمه، وظیفه خود می دانم که از ام. ال. مرسیه که
اکنون در مأموریت قاهره است و کارکنان شهرداری فاس و
به خصوص از شخص کاپیتان گاکییر (Gaquiére)، شهردار
فاس، که مانند گذشتگان خود با علاقه بسیار به همه مسائلی
که موجب پیشرفت منظم شهر و آوازه نیک این پایتخت
قدیمی می شوند می پردازد تشکر کنم.

فاس - هفتم سپتامبر ۱۹۱۸

پ. ریکار (Prosper Ricard)

* * *



چون سگان، دندان تیز نمایاند و بر راهی نشیند که حریف من بر آن نشست. چون به او گفته شود: آیا این قول مردمان راست است که می گویند فلان کس این صناعت کتاب پردازی را به تو آموخت، او چون این سخن بشنود، ازین سخن به فریاد آید و بگوید: نه! آنکه گمان برده شده که این صناعت را به من آموخت خود چیزی از آن نمی دانست تا اینکه با من آشنا شد و به او آموختم آنچه را نمی دانست، و حال هم به جایی رسیده است که با اطلاع کامل بر این صناعت عمل می کند.

رحمت خدا بر گویندگان مثل ها باد که گفته اند: «هر چه بکاری به تو نفع می رساند، جز فرزند آدم که چون او را بکاری، تو را از ریشه برمی کند»، اینهاست سبب دریغ من از تعلیم صناعت به غیر. افرادی خواستار آموزش از من می شوند، چون از آن ها طلب اجرت می کنم، می گویند: مرا محض خدا آموز! کجاست کسی که تو او را محض خدا آموزش دهی و سرانجام کار نیکت نسبت به او نیک شود؟! اینها بسیار کم اند. هیچ گاه نمی بینی کسی که در اندیشه مودت و اهدای محبت به تو باشد و نمی یابی کسی را که چون قصد در خانه او کنی و با او ملاقات نمایی، تو را حلاوت شرف بخشد، به جای طَبَقِ نُقْل و شیرینی. هیچ گاه از صحبت او فایده بر نمی گیری و مصاحبت او را جز امر بیهوده نمی یابی. چون از بهر تعلیم این صناعت در زمان خود که سال یکهزار و بیست و نه [هجری قمری] است کسی را نیافتم، بر آن شدم که این صناعت را درین اوراق به قلم در آورم تا شاید چون مرا مرگ فرارسد و خط من نزد کسی قرار گیرد که به آموختن این صناعت برخاسته است دعای رحمت بر من کند. پس آن را در راه خدای سبحان پرداختم، چه او اجر نیکوکار را ضایع نمی گرداند.

باب در روش ساختن دغه ها

غرض از دغه ها لوح هایی از کاغذ است که آن را با چرم به کتاب می پوشانی. برای ساختن آن، ابتدا یک برگ کاغذ را برمی گیری، و به روی آن چسب نشاسته (= سریش) می مالی و آن را سمت راست خود قرار می دهی، بعد برگ دیگری از کاغذ برمی داری و بر آن چسب نشاسته می مالی و در برابر آن برگ نخست می گذاری، آنگاه رویه چسبان این برگ را بر روی رویه چسبان برگ

اول قرار می دهی و با کف دست روی آن را صاف می کنی و رویه زیرین را [که اکنون لبه اش با لبه صفحه بالا چسبیده] به سمت بالا برمی گردانی و نگاه می کنی که هیچ چروکی در آن نباشد و اگر چروکی در آن دیده شد، با فشار کف دست آن چروک را بر طرف می نمایی تا در هر دو طرف هیچ چروک و سستی باقی نماند و این دو برگ خوب به هم بچسبند، سپس دو برگ دیگر را بر می داری و مانند دو برگ قبلی آنها را به یکدیگر می چسبانی، تا اینکه همه برگ ها دو تا دو تا به هم بچسبند، و همه آنها را [برای خشک شدن] در محلی گرم که بدون گرد و خاشاک باشد روی زمین قرار می دهی، زیرا گرد و خاک بر برگ های چسبناک می نشیند. پس مراقب باش تا این اوراق خشک شوند و چون خشک شدند آنها را به تعداد لوح هایی که می خواهی از آنها به دست آوری تقسیم کن. حال به تعداد اوراقی که در این دغه ها به کار خواهند رفت توجه کن، چه اگر بخواهی ضخامت دغه ها کم باشد [یعنی کتاب قطور نباشد]، از تعداد اوراق آنها تا آنجا که می خواهی بکاه، و اگر بخواهی ضخامت آنها زیاد باشد [یعنی قطر کتاب ضخیم باشد]، بر تعداد اوراق تا آنجا که می خواهی بیفزای. پس از آنکه شمار این اوراق در هر دغه به دست آمد، آن تعداد را در کنار خود قرار بده و این شمار فی المثل ممکن است پنج، شش یا هفت برگ باشد یا هر قدر که مورد نظرت هست. پس نخستین برگ را بر گیر و آن را بر روی لوح چوبی یا سنگ مرمر صحافی بگستران و روی آن را چسب نشاسته بمال و آن را در سمت راست خود قرار بده، بعد برگ دوم را بر گیر و به همین طریق چسبناک کن و در کنار آن قرار بده و بعد برگ سوم و چهارم تا آخر را به این طریق چسبان کن و به ترتیب در کنار هم قرار بده. پس از این کار، نخستین برگ را بر گیر و به روی همان سنگ مرمر صحافی که قبلاً کار چسب زدن برگ ها را روی آن انجام داده اید، بگستران. پس هنگامی که آن را بر روی لوح گستردی، و برگ دوم را که قبلاً چسبان کرده ای بر گیر، و آن را به روی برگ اول قرار بده، به طوری که رویه چسبان آن دو به هم بچسبند و روی آنها را با فشار کف دست صاف کن. و سپس بر سمت رویی و خشک برگ دوم چسب بمال و برگ سوم را بر روی آن قرار بده و با کف دست بر روی آن فشار بیاور تا صاف شود، سپس باز سمت خشک برگ سوم را چسب

مؤلف - رحمة الله عليه - گوید؛ نخستین کاری که صحاف بعد از ساختن دفته‌ها باید انجام دهد، ایجاد تناسب بین صفحات کتاب با یکدیگر است که در انتهای هر برگ و ابتدای برگ بعدی دیده می‌شود [و آن مشخص کننده آن است که چگونه باید صحافی و دوخت جزوات و صفحات به عمل آید]. در این وقت اهمیت ندارد که جزوات به‌طور کامل دوخته شده باشند یا آنکه فقط هر جزوی به‌تنهایی صفحاتش به هم دوخته شده باشد. پس از آنکه صحاف از این برقراری نسبت برای پهلوی هم قراردادن جزوه‌ها فارغ شد، و اندازه صحیح و کامل برای صحافی کتاب به‌دست آمد، باید آنها را در پوستی کهنه گذارد که کاملاً آنها را بپوشاند، مانند کاری که با پس‌پرش‌های چرمی کهنه انجام می‌دهند. چون پوست بدین وجه بر کتاب گذاشته گردید، باید آن را برای کوبیدن به‌روی سنگ صاف و محکم صحافی قرار دهند و با مُشته‌ای سنگین به‌وزن شش یا پنج یا چهار رطل بر پوست کوبند. غرض از این کوبش هموار ساختن سطح کتاب است. این کوبش می‌بایست پی‌درپی و قوی باشد تا برجستگی‌ها و ناهمواری‌های سطح کتاب از بین برود و اوراق آن یکی زیر دیگری یکسان بیستند، زیرا کوبش برای یکسان کردن کاری می‌کند که گیره با فشار خود نمی‌کند، ولی اگر پس از این کوبش کتاب زیر گیره با فشار رود، بسیار محکم می‌شود. اگر کتاب را بدون کوبش زیر فشار گیره ببری، گیره هیچ فایده‌ای ندارد و کاغذهای آن به‌راستی و استقامت یکی زیر دیگری قرار نمی‌گیرند، هر قدر هم که فشار گیره بسیار انجام شود. ولی اگر بر کتاب کوبش به‌عمل آید و بعد به‌زیر فشار رود، این فشار حتی اگر به‌کمترین وجه انجام پذیرد، کاغذهای به‌زیر فشار رفته از همه جهت صاف و هموار می‌شوند. در کوبش راز بزرگی است، و چون تو، ای صحاف، به این فایده واقف شوی، آنگاه از خدا برای من رحمت خواهی خواست، تا شاید خداوند به رحمت خود بر من رحم کند.

بعد از این، برگ وسط هر جزو را با عدد پنج کم‌رنگ علامت‌گذار [شاید این عمل برای مشخص شدن نظم و دوخت اوراق جزوها باشد]. سپس همه جزوها را از روی دو لبه آنها مرتب کن، البته چنانچه از جهت اندازه و شکل متناسب باشند، و اگر در کتابت نوشته‌های جزوها اختلافی بود و بعضی از نوشتارها بر بعض دیگر افزونی داشت و یا

بمال و برگ چهارم را روی آن قرار بده تا برگ یکی مانده به آخر. سپس دوباره با کف دست به این اوراق فشار بیاور و آنها را صاف و مسطح کن و به آخر [برای آنکه صاف و مسطح کردن کامل شود] یک برگ خشک چسب نخورده را بگیر، و آن را به‌روی رویه خشک برگ آخر قرار ده، و سپس به‌روی این برگ خشک قطعه‌ای سنگین را مانند قالب صافکاری محکم مرور بده، البته گوشه‌های این قالب باید شکسته (پخ) باشد، یعنی تیز نباشد، و بر اثر مرور این آلت نشاسته‌های زائد بین اوراق به هم چسبیده از لای آنها خارج می‌شود. بعد از این، آن را بردار و روی مکانی مناسب لوحی یا کاغذی و امثال آن قرار بده. بعد دفته دیگر را بساز تا به آنچه می‌خواهی دست یابی. بعد هر دو را بین دو لوح ضخیم از چوب صاف مانند قید یا گیره برای فشار بگذار، و قبل از گذاردن آنها بین این دو قطعه چوب، دو برگ کاغذ، بین دو دفته، که اندازه آنها بزرگ‌تر از دفته‌ها از طرف چپ و راست و بالا و پایین باشد، قرار ده و گیره را به‌حدی با فشار روی دفته‌ها ببند که ببینی آب چسب نشاسته از آنها خارج می‌شود؛ این دفته‌ها را، تحت این گیره، نصف روز یا یک روز کامل بگذار بمانند، و سپس آنها را از بین لوح‌ها خارج گردان و آن دو برگ کاغذی را هم که بین آنها قرار داده بودی، بردار و کنار بگذار. درین وقت، آنها را به آن صورت که دوست داشتی و می‌خواستی، می‌یابی، پس طلب رحمت کن برای آنکه به تو این را آموخت.

آنگاه این دفته‌ها را در جایی با هوای گرم، ولی در سایه، پراکنده کن. زیرا نور خورشید آنها را خراب می‌کند، یک شب اینها را به این حال نگاه‌دار تا صبح شود، و چون صبح شد، آنها را کنار دیواری به‌روی کناره‌شان بیستان تا خشک شوند. چون خشک شوند، آنها را در غایت حُسن می‌یابی و چنانکه کاغذهای به‌کار رفته خوب و اعلا باشند، در آنها دیگر نمی‌از آب یا رطوبتی یا خرابی نمی‌یابی و چون خرابی در آن‌ها نبود، پس از پوشاندن چرم اگر با یک مالش صیقل یابند، به‌وجهی براق می‌شوند که مثل آینه تصویر خود را در آنها می‌توانی ببینی. خدای بزرگ توفیق به‌راه صواب دهد.

باب در روش دوخت جزوهای کتاب و در زیر گیره گذاردن آنها و پوشاندن چرم و ترنج اندازی در وسط آن و روش شیرازه‌دوزی و سوار کردن کتاب بر آن [صحافی]



پاره‌ای از اوراق در فوق و تحت یکسانی نبودند، صحاف باید آنها را بدان وجه که مناسب است متناسب گرداند. چون این کار به پایان آمد، باید با مرکب دو خط در انتهای جزوها، در جایگاه دوخت، بگذاری و بعد سوزن را با نخ از نقطه‌ای که با مرکب علامت گذارده‌ای، در انتهای جزوها وارد کنی. این دوخت می‌بایست بانخی ظریف ولی محکم که سه یا چهار بار تابیده شده انجام پذیرد. سود این دوخت آن است که تناسب بین جزوها برای صحاف پیدا می‌شود و هدف از آن در کنار هم قرار دادن جزوهای کتاب از راه دوختن آنها به هم است. پس از دوخت، اگر بر اثر کثرت جزوها محل دوخت سست شود، باید آن را بر صفحه سنگ مرمر صحافی گذارد و با چکش بر آن کوبید تا آن سستری دوخت از بین برود. آنگاه، کتاب را از انتهای آن در زیر گیره قرار بده، به طوری که به اندازه دو بند انگشت از آن بیرون بماند و انتهای همه جزوها را یکسان ساز، و مراقب باش که یکی از جزوها پایین نیفتد [یعنی ته آن در شمار ته‌ها قرار نگیرد و نتواند در دوخت شرکت کند] برای اطمینان با نشگرده تیزی که داری انتهای این جزوها را از یک سو بشمار و عدد آن را به خاطر بسپار، و بعد، از سوی دیگر این جزوها را برشمار، اگر عدد این دو شمار مساوی بودند، مطمئن خواهی شد که از جزوها چیزی خارج نشده است، ولی اگر در این شمار دوم نقصی یا زیادتی از شمار نخستین دیدی، در سمتی که عدد نقص دارد علت نقص را جستجو کن و چون یافتی، گیره را کمی سست گردان و درفش را داخل جزوها در موضع نقص فرو ببر و جزو پایین افتاده را به آرامی بیرون کش و ته آن را داخل ته دیگر جزوها قرار ده و سپس گیره را محکم نما.

حال چسب نشاسته را با انگشت سیابه به انتهای جزوها بمال تا خوب در بین جزوها قرار گیرد. بعد پرداختگر را برگیر و با آن چسب نشاسته را که بر انتهای جزوها مالیده‌ای کمی داخل کن تا بین جزوها کمی مرطوب شود و این عمل را ادامه ده تا جزوها به پایان رسند. و باز [برای اطمینان خاطر] انگشت سیابه را بر ته جزوها [یعنی قسمت تحتانی بین جزوها] کش تا یقین حاصل کنی که نشاسته داخل آنها شده است. آنگاه، گیره را و خود کتاب [یعنی جزوهای در پهلوی هم قرار گرفته، نه ته آنها] را در وسط گیره قرار ده و متوجه باش که با این گشودگی گیره اطراف جزوها همچنان برابر باشند، و گیره را از دو طرف

محکم ببند تا نشاسته زائد بین جزوها خارج شود و فقط آنچه از نشاسته که برای چسباندن جزوها لازم است باقی ماند، و بعد با پرداختگر نشاسته اضافی را از ته جزوها برگیر. حال اگر درین وقت، قسمتی از ته جزوها را دیدی که بالا آمده است با کوبیدن خفیف بر آن، این برآمدگی را صاف و برابر با دیگر قسمت‌ها بنما. سپس گیره را به دیواری که در سمت راست تو قرار گرفته تکیه ده.

سپس دو باریکه چرم نرمی را که در آن سختی و سفتی نباشد برگیر و آنها را [با گزن] نازک و تمیز گردان و به اندازه‌ای در آور که دو لبه کتاب را تا انتهای جزوها، یعنی عطف کتاب، بپوشاند. و اگر در صفحات اول و صفحه آخر کتاب برگ‌هایی یافتی که طلاکاری شده بود یا رنگ‌هایی داشتند که از صمغ عربی رنگ‌اندازی شده بودند و ترس آن داشتی که اگر آن دو باریکه چرم را بر کتاب ملصق کنی، بروندی که در این چرم‌ها وجود دارد به رنگ‌ها برسد و آن صفحات طلاکاری شده یا با صمغ رنگ‌اندازی شده را به هم بچسباند [و خرابی در آنها ایجاد کند]، دو تکه چرم مزبور را که در دو طرف کتاب قرار داده‌ای برای یک شب به خود کتاب ملصق نمما تا [چرم‌ها بر کتاب نیفتد و] رطوبت به کتاب ضرر نزند و چون این دو باریکه چرم خشک و بدون نم و رطوبت شدند، آنگاه می‌توانی آنها را کاملاً به کتاب ملصق نمایی. برای الصاق و چسباندن این دو باریکه چرم بر کتاب، گیره را باز کن و کتاب را اندکی از زیر آن بیرون آور و دو باریکه چرم را بر دو لبه آن قرار بده و سپس کتاب را دوباره زیر گیره بر و محکم و یکنواخت ببند، و بعد با چوب پرداختگر روی دو لبه کتاب بکش تا چسب نشاسته میان باریکه چرم و کتاب به صورتی یکنواخت عمل کند و سپس این دو باریکه چرم رویه را کاملاً صاف کن. سپس سه برگ کاغذ را برگیر و به آنها چسب نشاسته بمال و بر عطف کتاب قرار ده و باز به روی آنها نشاسته بمال و پرداختگر را بر آنها بکش تا اینکه این اوراق نشاسته خورده از دو طرف و وسط و لابه‌های کتاب صاف قرار بگیرد. آنگاه این گیره را [با کتاب موجود در آن] برای یک شبانه روز در هوای معتدل قرار داده تا خشک شود، و چون خشک و سخت شد، تیغ برشگر را بر دو لبه کتاب بکش تا آنچه از کاغذهای چسبانده بر عطف کتاب زیاد آمده است ببرد. [این برش باید در حالی انجام شود که کتاب در گیره قرار دارد]. سپس گیره را باز کن و سوزنی درشت را بین کتاب و گیره داخل کن تا

بزرگتر از قطر ناودانی قسمت بالای کتاب گرفت. خاصیت این «مرجع اصغر» یا «علامت نشان» آن است که قطر کتاب را در قسمت ناودانی می پوشاند و به صورت علامت برای قسمت نوشته کتاب است. یعنی خواننده کتاب آن را به صورت علامت در بین صفحات کتاب قرار می دهد تا آن برساند که کتاب تا آنجا خوانده شده، مثل نوارهای ابریشمی امروز در داخل دفترها]

سپس لبه پرگار را بازکن و به وسیله فتحه پرگار دغه اول را به دونیم قسمت نما و مهر ترنج را در وسط این دغه قرار ده، و اگر بر روش صنعت شرقی در جلدسازی می باشی، دور آن را خطی منحنی با پرگار یا راست با قلم رسم رسم نما. خط کشیدن بر این طریق اکثر ماریج گونه است. چون خط کشی کردی، با «جاکن»^۱ جاگود کن، ولی با اندازه گیری مناسب، تا مهر ترنج به راحتی در آن قرار بگیرد، یعنی درست به اندازه مهر باشد، نه بزرگ تر و نه کوچک تر. پس هنگامی که دغه اول را با چرم می پوشانی، آن را به طرف راست و بالا صاف کن، سپس دغه را از کتاب جدا کن و آن را در برابر خود روی سنگ مرمر بگستران، پس مهر ترنج را در گودی روی چرم قرار بده و با چکشک روی مهر بکوب، ولی به آرامی نه محکم، به طوری که چرم پاره نشود، اما پی در پی بکوب [تا ترنج در گودی دغه به روی چرم محکم قرار بگیرد و اثر آن به روی چرم نقش بندد] و اگر نشاسته اضافی زیر این قسمت بر اثر فشار بیرون زد و چرم در اطراف ترنج بالا آمد، با شست دست چپ مهر را نگه دار و با دست راست بالازدگی های اطراف را [که بر اثر نشاسته اضافی بین چرم و دغه به وجود آمده] پخش کن تا چرم به خوبی و صافی و بدون بالازدگی بر دغه قرار گیرد. انتهای مهر ترنج را با فشار روی چرم به کار ببر تا هنگامی که مهر را از روی چرم برمی داری، اثر نوک آن کنارهایی واضح می بسازد، مانند آنکه از روی موم برداشته شده باشد. تکرار کوبیدن مهر ترنج سبب برجستگی نقش در چرم می شود. پس هنگامی که مهر کوبی را به پایان بردی، چرم را روی دغه بکش.

وقتی که این عمل در دغه اول پایان یافت آن را در برابر خود بر سنگ مرمر صحافی بگستران و کتاب را بر آن قرار ده، به وضعی که قبل از پوشاندن آن به چرم بوده است. و دغه را به طور موقت، مطابق آنچه مناسب کتاب است، به آن

کتاب را از گیره جدا گرداند و چون کتاب را جدا کردی، دو دغه را با آن اندازه گیر و با قیچی لبه های دغه را که بر کتاب فزونی دارد بچین، سپس خط کش را بر لبه دغه قرار بده و با مرور تیغ برشگر بر یک طرف خط کش دغه را با دو طرف کتاب کاملاً مساوی گردان، تا به طور دقیق به آن دو باریکه چرم بچسبید و زائد نداشته باشد. پس از این برابر سازی، بر هر یک از دو باریکه چرم، به اندازه سه نقطه یا چهار یا پنج و یا بیشتر، بر حسب قطر کتاب، از چسب نشاسته قرار ده و دغه ها را بر آنها قرار بده، و کتاب را با دو دغه در میان دو لوح محکم از مقوا یا چوب که تحمل فشار گیره را داشته باشند قرار بده. آنگاه کتاب را با این دو لوح زیر گیره بگذار تا نشاسته ای که دغه را به باریکه های چرم چسبانده است خشک شود. پس هنگامی که خشک شده، گیره را بازکن و کتاب را از گیره جدا کن. در این وقت کتاب را قوام یافته می یابی. پس با پرگار و گونیا سه طرف آن [قسمت جلو و دو طرف کتاب] را اندازه بگیر تا کتاب از سه ناحیه در اندازه مناسب باشد و بعد نقاط زائد را ببر تا اطراف کتاب بر اندازه تعیین شده در آید. سپس سنگ سنباده را بر نواحی برش خورده بسای تا ناهمواری برش از بین رود، و کف دست را بر مواضع سنگ خورده بمال تا زبری سنگ بر آنها نماند. به آخر کار، سنگ بسیار صافی را برای پرداخت به این نواحی بکش تا آن را بی حد صیقل دهد و پرداخت کند.

وقتی برش به پایان آمد، در کتاب هایی که دارای سه دغه هستند به اندازه نصف دغه راست کتاب را برگیر، و از آن مرجعی را برای کتاب جدا کن، که به آن «لسان» یا «دامن» می گویند. از نیمه باقی مانده این دغه که از آن لسان را بریده ای، مرجع اصغر را جدا کن. مرجع اصغر بین دغه چپ کتاب که در ته کتاب قرار دارد و مرجع اکبر که روی دغه اول برمی گردد نصب می شود. [این در حقیقت دغه سوم است که بر کتاب ملصق می کنی. جای الصاق این دغه، به ابتدا، پشت دغه چپ و روی لبه چرم جلد طرف چپ کتاب است و گستره آن قسمت فوقانی کتاب را می پوشاند و تا وسط چرم جلد طرف راست کتاب می آید و به نام «لسان»، «دامن» یا «مرجع اکبر» موسوم است، بعد روی آن چرم می آید. برای چسباندن مرجع اصغر، لبه آن را باید چسبناک کرد و روی لبه آن قسمت دامن که به چرم چسبیده است چسباند. عرض آن را هم باید کمی

۱ جاکن: ابزاری که به وسیله نوک تیزی که دارد روی کاغذ ضخیم یا مقوا جا می کنند و به اصطلاح قالب درمی آورند تا نشینی دیگر در آن جای گیرد.

متصل کن، زیرا چرم بعد از خشک شدن و دوخته شدن شیرازه جمع می شود، چون نخ شیرازه به ضخامت عطف کتاب می افزاید. پس هنگامی که پس از ترنج اندازی و خشک شدن و آسترکاری جلد، خواستی کتاب را بر آن سوار کنی و جلد را به این دلیل کوچک تر از کتاب یافتی، جلد را به اندازه ای که چرم جمع شده، از زیر کتاب خارج کن. گاه نیز جلد کوتاه می شود، پس صحاف باید با هوش و خردمند باشد و از زیادت و کمی و آنچه اندازه است و آنچه اندازه نیست آگاه باشد.

حال گوئیم: هنگامی که کتاب را بر دفة اول قرار دادی، دفة دوم را چسب نشاسته بمال، و چرم را بر آن بپوشان و آن را مانند دفة اول آماده کن، و مرجع اصغر را به نشاسته آغشته کن و آن را به اندازه یک یا دو بند انگشت یا کمتر پایین تر از لبه دفة دوم قرار بده و روی آن فشار بیاور تا صاف شود. سپس مرجع اکبر را که چسب مالیده ای روی آن قرار بده و روی آن را با فشار صاف کن و مهر ترنج را بر آن قرار بده، بین آن و مرجع اصغر به اندازه دو یا سه بند انگشت باید فاصله باشد، و ترنج لسان باید به اندازه یک چهارم ترنج بزرگ وسط دفة اول و دوم باشد. سپس لبه های چرم را روی دو مرجع که بر دفة دوم قرار گرفته اند بکش و چرم نازک شده ای را روی لبه دفة دوم و لبه لسان قرار بده، و در این حالت مرجع اصغر در وسط آن، زیر چرم نازک شده، قرار می گیرد. روی چرم را مالش بده تا صاف شود و سپس آن را تزیین کن. بسیار مراقب باش که پس از پوشانیدن چرم با سریش بر دفه، سریش در نقطه ای بالا نزند یا در نقطه ای دیگر سست نباشد [چه آن بدین معنی است که چسب به خوبی به عمل نیامده است]، پس هنگامی که چرم را کشیدی، آن را با کمک دست روی دفة دوم کاملاً صاف کن حتی در نواحی ترنج ها. اگر در ناحیه ای از ترنجه سستی دیدی، علاوه بر آنکه با دست باید آن را صاف کنی، می توانی بر آن بکوبی تا الصاق به خوبی انجام گیرد و برجستگی یا سستی برطرف شود.

ویژگی چرم برای پوشش کتاب: چرم را برنی یا ریسمانی، در هوای گرم بدون حرارت مستقیم خورشید آویزان کن، چه خورشید همان طور که در پیش گفتیم - کار را خراب و چرم را آفتاب زده می نماید. چون آن را بر نی ای برای یک شب آویختی، صبحگاه آن را با زیننی دقیق کن. اگر درین وقت آن را قابل صیقل خوردن یافتی آن را صیقل ده، اما اگر در آن نمی یا رطوبتی یافتی که موجب می شود چرم بر اثر آن تحمل

صیقل و پرداخت را ننماید، آن را باز بر همان نی بگذار تا خشک شود، حتی برای یک یا دو روز یا بیشتر. چون آن را صیقل دادی و آن مطابق خواست تو درآمد، چه بهتر، ولی اگر اراده پرداخت و صیقل دادن بیشتر آن را داشتی، آن را با آب خیس کن، و پس از آنکه آب را جذب کرد، کسی را بیاب که آن را خوب به روی سنگ مرمر صحافی نگه دارد و تو به صیقل دادن آن پرداز تا چرم بر روی سنگ مرمر صحافی نلغزد. کار صیقل را با صدف حلزون یا چوب محکمی که خراط آن را برای پرداخت ساخته است انجام ده که نتیجه کار با آنها بسیار خوب خواهد بود. چنانکه بر اثر شدت پرداخت و صیقل خللی در ترنج ها وارد آمد با ضربات چکش بر مهرها می توانی آن را به صورت قبلی که می خواستی درآوری. چون این قسمت از کار جلدسازی به پایان آمد، جلد را با کاغذ یا چرم آستر کن و بگذار خشک شود و بعد به دوخت شیرازه پرداز.

روش دوختن شیرازه: اگر صمغ عربی داشتی، آن را به آب در آمیز تا مثل عسل غلیظ شود، پس کمی از آن را بر گیر و بر دو لبه جزوها در قسمت برش [یعنی دو لبه ای که به وقت برش دو طرف کتاب را تحت برش می برد] قرار ده، و به روی آن تسمه ای بکش که عمل شیرازه دوزی بر آن واقع شود. اما خود این تسمه، تکه ای چرم دباغی شده است که بر آن ابتدا صمغ عربی می کشند و به کناری می گذارند تا خشک شود و به وقت حاجت تسمه شیرازه گردد. پس هنگامی که صمغ بر لبه جزوات خشک شد آن را با آب دهان مرطوب کن و تسمه را هم چنین کن و آن را روی لبه جزوها که آغشته به صمغ عربی است قرار بده تا آن دو بر اثر چسبندگی به یکدیگر بچسبند، سپس سوزن نخ کرده را از سمت راست در وسط جزوها فرو بر، پس از اینکه سوزن را در انتهای جزو فرو بردی و از ته جزو بیرون آوردی، نوک سوزن را از همان جا در وسط جزو دیگر داخل کن و به همین طریق عمل می کنی تا به جزو آخر رسی، [طرز دوخت چنین است: یک جزو را که جزو اول جزوهاست اختیار می کنی و سوزن را با نخ ابتدا داخل آن می نمایی، یعنی داخل تالی برگ آخرین جزو می کنی تا از تالی برگ وسط آن جزو بیرون آید و بعد آن را، با کمی فاصله از نقطه در آمده، در وسط تالی این برگ می کنی تا از تالی برگ آخرین جزو بیرون آید. و بعد از تالی برگ آخر جزو دوم به داخل این جزو می بری تا به تالی برگ وسط این جزو برسد. سپس کمی آن طرف تر این نقطه ای که

سوزن درآمده، سوزن را داخل می‌کنی تا از تای وسط صفحه اول جزو درآید. بعد به همین طریق نسبت به جزو بعدی عمل می‌کنی، تا به آخر آخرین جزو برسی. [سپس نخ دوخت آخر را محکم گره می‌زنی تا جزوها از هم نگیسلند. چون از دوختن فارغ شدی، عمل بعدی قراردادن حریر ملون در ته این جزوات به هم دوخته [از طریق چسب یا دوخت] است تا عمل شیرازه بندی از دو طرف تکمیل شود. بعد از این که کتاب با چسب نشاسته داخل چرم قرار گرفت، [یعنی جلد شد]، عطف جلد را با نخ محکم می‌بندی و کتاب را بین دو لوح ضخیم قرار می‌دهی، چنانکه پیش تر گذشت، و زیر گیره قرار می‌دهی و بین دو لوح آن قدر می‌گذاری تا خشک شود. پس هنگامی که آن را بیرون می‌آوری، کاملاً محکم شده است، چنانکه میل توست. [ناگفته نماند که عمل دوخت از جهت ترتیب عمل صحافی قبل از پوشاندن جلد با چرم است.] خداوند تعالی توفیق دهنده به راه راست است.

سوزن درآمده، سوزن را داخل می‌کنی تا از تای وسط صفحه اول جزو درآید. بعد به همین طریق نسبت به جزو بعدی عمل می‌کنی، تا به آخر آخرین جزو برسی. [سپس نخ دوخت آخر را محکم گره می‌زنی تا جزوها از هم نگیسلند. چون از دوختن فارغ شدی، عمل بعدی قراردادن حریر ملون در ته این جزوات به هم دوخته [از طریق چسب یا دوخت] است تا عمل شیرازه بندی از دو طرف تکمیل شود. بعد از این که کتاب با چسب نشاسته داخل چرم قرار گرفت، [یعنی جلد شد]، عطف جلد را با نخ محکم می‌بندی و کتاب را بین دو لوح ضخیم قرار می‌دهی، چنانکه پیش تر گذشت، و زیر گیره قرار می‌دهی و بین دو لوح آن قدر می‌گذاری تا خشک شود. پس هنگامی که آن را بیرون می‌آوری، کاملاً محکم شده است، چنانکه میل توست. [ناگفته نماند که عمل دوخت از جهت ترتیب عمل صحافی قبل از پوشاندن جلد با چرم است.] خداوند تعالی توفیق دهنده به راه راست است.

باب توصیف حلّ طلا و شستن و آمیختن آن با سریشم و طرز نوشتن با آن

طلا نویسی جلد پس از خشک شدن آن انجام می‌شود و آن بدینسان است که ورقه طلائی را که کاتبان با آن می‌نویسند برمی‌گیری، آن را در بین انگشتان مالش می‌دهی تا آماده شود و فرقی ندارد که طلا کم یا بیش باشد، یک یا دو مثقال. طلا را در یک بشقاب شیشه‌ای ته گود و پهن مالش می‌دهی، و وقتی که بر اثر عسل آن طلا خمیر مانند شد [عسل در عمل طلاکاری برای تغییر شکل طلا یا برای به صورت گرد درآوردن آن به کار می‌رود]، آن را با چوب نازکی مالش می‌دهی تا کاملاً آماده شود. بعد بر آن آب می‌ریزی و به هم می‌زنی و برای مدت کوتاهی آن را کناری می‌گذاری. سپس در یک ظرف شیشه‌ای دیگر باز بر آن آب می‌ریزی، این کار را باید به ملایمت انجام دهی. بار دیگر آب به این طلا می‌افزایی و می‌گذاری آب چکان بر آب اول شود و مرتب این عمل باید انجام گیرد تا نیکویی عسل از بین رود، به طوری که دیگر شیرینی عسل در آن باقی نماند. پس از آن ظرف طلا را برمی‌داری و آن را بر خاکستر گرمی قرار می‌دهی تا خشک شود و در آن نمی‌باقی نماند. آنگاه ظرف را بردار و طلای آب شده را از گرد و غبار و حشرات حفظ کن، زیرا حشرات چون آن را با بوی عسل یابند می‌خورند. حال درباره‌ی آبی که از تصفیه طلا به دست می‌آید،

چون نیاز خود را از طلای خیسانده در سریشم برگرفتی، متوجه باش که آن را با سریشم بر کناری نگذاری، زیرا غلیظ می‌شود و ایجاد کرم می‌کند و علاوه بر آن مگس بر اثر بوی سریشم غلیظ آن را می‌خورد. چون حاجت تو از این مایع برآورده شد، بر آن آب بریز و یک یا دو بار آن را تصفیه کن تا بوی سریشم در آن باقی نماند، سپس آن را بردار و حفظ کن.

افاده چند فایده: [الف] سریشم ماهی مذکور بر دو نوع است: نوعی که زرد رنگ و مایل به قرمزی است، آن را بر روی آتش ملایم در آب حل می‌کنی و طلا را با آن می‌خیسانی. این سریشم از پختن پی پاشنه گاو تهیه می‌شود، به همان طریق که سریشم غلیظ را از پختن چرم به دست می‌آورند و تو چگونگی تهیه آن را می‌بایستی دیده باشی. نوع دوم، سریشم نپخته است که به همان صورت اصلی خود

باقی است و آن مانند ثرید [به اصطلاح صحافان تلیت خشک شده و کهنه است و چون ثرید خشک و کهنه است به صورت قطعاتی در می آید] قطعاتی آن یکی بر روی دیگری به هم چسبیده است، با رنگ سفید عاجی.

نحوه عمل با آن چنین است که به قدر حاجتی که برای طلاکاری داری از آن برمی گیری و در آب قرار می دهی تا نم و رطوبت به خود گیرد. و بعد این قطعه را بر سنگ مرمر صحافی قرار می دهی و خوب می کوبی و سپس این قطعه کوبیده شده را در هم می پیچی، همان طور که حرز را می پیچی، و باز آن را می کوبی تا خوب کشیده شود و مثل پوست گردد، و بار دیگر آن را بپیچ و بر آن بکوب تا کشیده شود، و یک قطعه کوچک از آن را جدا کن و در کمی آب قرار ده تا در آن حل شود و این آب را روی آتش ملایمی بگذار تا به غلیان درآید یعنی کاملاً حل شود و بعد آن را از آتش برگیر و با انگشت سبابه ات مالش ده [البته این عمل وقتی است که آن از غلیان افتاده و فقط گرم است و دست رانمی سوزاند] تا سریشم حل شود. دوباره بر آن آب ریز و بر آتش بگذار تا مثل روغن آب شود، و آن را کناری بگذار تا سرد شود، و بعد طلا را در آن فرو بر تا بخیسد و آن را حرکت بده و لایقه درون آن را نیز به حرکت درآور و نوشتن با آن را به روی چرم تجربه کن، هنگامی که نوشته خشک شد، آن را صیقل ده، پس هنگامی که رنگ آن را کاملاً درخشان دیدی، با انگشت خود روی آن بکش، اگر طلا به انگشت تو مالیده شد، بدان که مقدار سریشم کافی نبوده و بر آن سریشم اضافه نما، به اندازه ای که مناسب تشخیص دهی. پس از نو کتابت کن. اگر درین وقت طلا بر چرم چسبید [و با دست کشیدن طلا به دستت مالیده نشد] و رنگ آن درخشان بود، مطلوب حاصل شده است. ولی اگر آن را صیقل دادی و رنگ آن را کدر یافتی و درخششی در آن ظاهر نشد، بدان که سریشم این محلول زیاد بوده و چرم نتوانسته است آن را جذب کند و همان مانع درخشش آن شده است. پس به آن آب، بدون سریشم، اضافه کن و آن محلول را گرم کن تا درخشش یابد و سریشم اضافی در آن حل شود. [این آب اضافی با گرم شدگی آن را به میعان و حالت ذوب شدگی در می آورد و سریشم اضافی حل می شود]. بعد باز کمی آب اضافه کن و آن را تصفیه نما تا سریشم آن تقلیل یابد و محلول به صورت مفید درآید. پس چون با محلول جدید نوشتی، می بینی چرم سریشم را جذب می کند و

چنانکه نوشته را پرداخت کنی، در آن درخشش کامل آشکار می شود و درین وقت اگر دست بر آن بکشی، دیگر طلا از نوشته بر دستت نمی ماند. چنین سریشمی به مراتب بهتر از سریشم دیگر است و هر کسی به آن واقف نیست، مگر کسی که بر اثر آزمایش و کاربرد آن را شناخته و به ویژگی های آن پی برده باشد.

فایده دیگر: [ب] سریشم ماهی سفید مذکور، که پختن آن و خیساندن طلا را در آن برایت ذکر کردم، باید در هوای گرم باشد، چه در سرمای شدید، چون طلا را بخیسانی، بر اثر سرما سریشم منجمد می شود و نمی تواند به روی چرم جاری گردد، و اگر آن را با آب بخیسانی و بر آتش قرار دهی، دوباره سیلان پیدا می کند، و اما باز اگر سرما ببیند، دوباره منجمد می گردد، و اگر باز بر آن آب ریزی و بر آتش گذاری، جاری می شود و اگر باز هم سرد شود، منجمد می گردد تا اینکه رنگ طلا از آن می رود. این تجربه ثابت می کند که آب ریختن مکرر در انجماد و سیلان بر طلا اثر می گذارد، پس برای آنکه چنین اتفاقی نیفتد باید محلول را در هوایی قرار دهی، چون هوای تابستانی، یعنی در سایه و نه در زیر نور خورشید، و برای آنکه کار به نینگی در زمان سرما انجام پذیرد، باید ظرف حاوی طلا و سریشم را بر بالای آتش آتشدانی با آویزان کنی. هنگامی که سریشم از آتشی که در زیر آن است گرم می شود و از جمود در می آید و روان می شود، قابل کتابت می گردد. پس چون خردمند و حاذق باشی، می فهمی آنچه را درباره زمان سردی هوا و سریشم گفتم گزارشی است که حتماً تجربه صحت آن را ثابت می کند.

اما عطرها فقط سریشم ماهی شامی [یعنی متعلق به کشور شام] را می شناسند که در نزد آنها موجود است. در حالی که آن سریشمی را که در بالا ذکر کردم، در نزد مردی یافتم که به آن آگاهی داشت و او گفت وقتی که بین عطرها بود، دلالی واسطه فروش شد که یک اوقیه^۲ و نیم آن را به مردی بفروشد، ولی مرد دیگری که از اصحاب این صنعت بود نیز آن را شناخت و بدین ترتیب هر دو بر آن شدند که آن را به این قیمت بخرند و بین خود تقسیم کنند، اما من چون آن را در نزد این مرد یافتم [و از او تقاضای خرید کردم]، او به من گفت: من آن را به صورت رطل می فروشم در برابر هر اوقیه ای [یعنی اگر ده اوقیه لازم داری من ده رطل می فروشم]، و من چون به آن حاجت داشتم به ناچار

^۲ اوقیه: واحد وزن برابر با هفت مثقال.

به کاربری، پس از کاربرد چنانکه بر طلا دست بمالی طلا بر چرم پوسته می‌کند، اما در این سریشم یعنی سریشم شامی. چنین اثری مشاهده نمی‌گردد حتی اگر چرم شسته نشود.

اگر بخواهی که چرم رنگ شراب انگوری گیرد، ولی رنگ آن به صورت خالدار و منقط درآید، این تغییر به علت آن است که روغن به کار رفته در آن مانع از پذیرش رنگ در بعضی از قسمت‌های می‌شود. اگر روغن را از چرم بشویی و کتاب را با آن جلد کنی و گمان ببری که با این شستن چرم به رنگ اول خود، پیش از آنکه چرمگر بر آن روغن به کار برد، درآید، بدان که چنین نمی‌شود یعنی رنگ چرم به واسطه خروج روغن از آن ظاهر نخواهد شد، ولی اگر آن را صیقل دهی، و این عمل را تکرار کنی، رنگی برای تو ظاهر خواهد شد که هیچگاه برای چرمگر به واسطه وجود روغن ظاهر نمی‌شود. پس اگر بخواهی آن را به رنگ شراب انگوری کنی، باید آن را خوب بشویی و سپس آن را زیر فشار سخت بگذاری و کاملاً بگسترانی تا چروک نخورد، و پس از آن کمی زاج را باید در آب حل کنی، و بر چرم بمالی، و اگر چرم را قبلاً شسته باشی در این زاج مالی حاجت به زاج بسیار نداری ازنگی که درین وقت ظاهر می‌شود رنگ روشن است؛ در حالی که اگر حاجت به رنگ تیره‌تر باشد باید باز آب و زاج به چرم بمالی تا به رنگ دلخواهت برسی. اما اگر آب کم باشد، این امکان وجود دارد که رنگ آن خیلی تیره درآید و برخلاف میل تو شود، ولی اگر آب زیاد باشد می‌توانی چرم را به دفعات بخیسانی تا رنگ موافق میل تو حاصل شود. خداوند تو را توفیق صواب دهد. چون رنگ‌پردازی چرم را به پایان آوردی، آن را در آب فرو برو آن را خوب و کامل بشوی تا رنگ رگه‌رگه و تیره نگردد، چه شستشوی مانع از زیادتای رنگی می‌شود که بر آن قرار داده‌ای.

مؤلف می‌گوید: این آخرین چیزی بود که به وقت نگارش در ماه ذی‌الحجه هزار و بیست و نه در ذهن داشتم.

* * *

به مقدار حاجت خود با آن نرخ خریدم، و اکنون آن را به کار می‌گیرم و درباره آن با دیگران صحبت می‌کنم و با آن در بین اصحاب این صنعت فخر می‌فروشم، در حالی که نمی‌دانند با چه چیزی کار من بر آنها تفوق دارد، و در مثل گفته‌اند: «اسباب و افزار مددکاران‌اند» و باز گفته‌اند: «اسباب کار نصف کار یا نصف کارگر ماهر است»، و خدای تعالی راهبر به راه صواب است.

آنچه گذشت درباره سریشم‌های سفید بود، اما برای کسی که سریشم‌های شامی بخواهد نیز کفایت می‌کند.

فایده: [ج] اگر بخواهی بر کتاب چرمی پوشانی که خود انتخاب کرده‌ای، سخت متوجه باش که اگر آن چرم از نوک خارهای تیره پشت جانور فراهم شده باشد، آن را قبل از به کار بردن بشویی، زیرا چرمگرها وقتی که چرم را رنگ می‌کنند زاج سفید به کار می‌برند که موجب براق شدن پوست می‌شود. در صورتی که چرم با روغن آغشته شود، براقی رنگ آن به نهایت می‌رسد. لذا، برادر، تو را مؤکداً نصیحت می‌کنم که چون چنین چرمی را به قدر پوشش کتاب بریدی، آن را باید در آب نهی و در آب آن را با دو دست خود بمالی تا بر اثر مالش، روغن از چرم خارج شود و به روی آب آید. بعد این آب را باید خالی کنی و دوباره بر آن چرم آب بریزی و آن را دوباره با دو دست خود بمالی تا روغن از چرم خارج شود و به روی آب آید، و این کار را باید آن قدر ادامه دهی تا مطمئن شوی که دیگر در چرم روغنی نمانده است، چه اگر پیش از چنین شستشویی، آن را برای جلد به کار ببری و بخواهی بر آن طلا اندازی کنی، روغن داخل در چرم مانع می‌شود که چرم، چسب، یعنی سریشم و در اینجا سریشم‌های، را جذب نماید و طلا اندازی تحقق پیدا کند.

اما در سریشم شامی این خاصیت هست که چون آن را در ظرفی ذوب کنی و کناری گذاری، منجمد می‌شود، و چون قصد آن کنی که آن را در طلا به کار ببری، باید آن را برگیری و بر آن مقدار کمی آب بریزی، یعنی مقداری که طلا را بخیسانی، و سپس با انگشت سبابه‌ات ساعتی آن را بمالی تا در زیر انگشت تو به لایقه سفید رنگی تبدیل شود که طلا را با آن بخیسانی و مرطوب کنی و سپس با آن روی چرم بنویسی. در این نوع سریشم اهمیت ندارد که چرم را با آب شسته باشی یا نشسته باشی، زیرا با مالیدن طلا، بدون آنکه چرم شسته شده باشد، طلا اندازی به خوبی انجام می‌شود. آنچه من در کاربرد سریشم‌های به تو سفارش کردم که چرم را باید بشویی، بر اثر این بود که اگر چرم را نشویی و بر آن طلا



[تکمله]

و نیز او - که رحمت خدا بر او باد - می گوید:

توصیف رنگ کردن چرم به رنگ بنفش

و آن چنین است، چرم دباغی شده به وسیله خودر^۳ را برگیر و آن را خوب بشوی و با تیغه آهنین آن را خوب بتراشی تا در آن چرک و لکه ای باقی نماند. بعد اطراف آن را با درفش سوراخ کنی تا مثل خیکی باد کرده شود. سپس آن را در محلولی که از یک اوقیه زاج با آب فراهم آمده بخیسانی و در آن بدمی و مالش دهی تا آب و زاج در آن داخل شوند و بعد آب آن را خالی کنی. پس از تخلیه آب، آن را در آبی دیگر که در آن تکه ای از درخت بقام الکحال خوب طبخ شده است و مزه شیرین بر زبان دارد بخیسانی. پس از خیساندن، در چرم بدمی، پس هنگامی که چون خیک باد کرد، آن را در دستت بگردانی و واژگون نمایی و آنگاه دهانه آن را بگشایی [یعنی از حالت خیکی در آوری]، با این اعمال چرم رنگی را می گیرد که تو می خواهی، و چنانکه چنین رنگی را نگرفت، عمل خیساندن و دمیدن را باید ادامه بدهی تا به آن رنگی برسی که می خواهی.

باب توصیف عمل ترنج گذاری بر چرم

و آن چنین است، چرمی تراشیده و چرک و لکه های آن برگرفته را برمی گیری و به هر دو طرف آن سریشم قوی می مالی و بعد دو پوست ناتراشیده را که از طرف داخل سریشم خورده اند به آن می چسبانی و در کناری می گذاری تا خشک شود. بعد به روی آن ورق کاغذی را که بر آن با مرکب آرایه دلخواه نقش شده است می نهی، و این کار چنین انجام می شود که یک ورق کاغذ نازک را بر می گیری و با آب دهان آن را مرطوب می کنی و کناری

می گذاری تا آب دهان جذب شود و کاغذ کمی خشک شود، و بعد مهر نقش مورد نظر خود را از جمله مهر ترنج، گوشه، طرح های ریز حاشیه جلد، آرایه های گل و بوته ای و هر چیز دیگر مربوط به کتاب را روی این کاغذ قرار می دهی و با شست و انگشت خود بر آن فشار می دهی تا اثر آن طرح بر کاغذ بیفتد. پس مهر را برمی دازی و کاغذ را به کناری می گذاری تا خشک شود، بعد با قلم و مرکب روی آن طرح می روی تا آن آرایه به طور کامل جلوه کند. حال اگر این کاغذ را به روی چرم سابق الذکر قرار دهی تا خشک شود، این نقش بر چرم منتقل می شود، و با نیشتکر، مانند نیشتکر رگ زنی، این نقش را روی چرم می کنی و سپس بر چرم مرطوب می کوبی تا آرایه بر چرم نقش شود، و اگر با همه دقت در این آرایه نگاری نقصی یافتی، رفع نقص کن و همین طریق را در چرم دیگر عمل نما تا عمل مطابق میل تو انجام پذیرد.

* * *

با ستایش خدا و کمک و توفیق او انتساخ این رساله به پایان آمد. و درود الهی بر پیغمبری باد که بعد از پیغمبری نیامده و نخواهد آمد. حمد بر خدای پروردگار عالمیان در روز ۲۳ شوال المبارک سال ۱۲۵۵. خداوند ما را روزی خیر دهد و از شر حفظ کناد. آمین.

* * *

خردمند را اشارتی رازگونه کافی است
و جز او را فریاد بلند سزاست
سپس سرزنش است پیش از چوب دستی
پس چوب دستی چهارمین حالت است

^۳ درخت زینتی اروپایی با برگ های سفید و میوه قرمز.

صناعة تفسير الكتب و حل الذهب بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على سيدنا و مولانا محمد و آله

الحمد لله الذى ألهم الانسان منافع الفهم فتحكم، و علمه بعد الجهل ما لم يكن يعلم و صلى الله على نبيه العظيم و على آله و صحبه و سلم تسليماً.

يقول عبيدالله تعالى و أقل عبيده الراجى رحمة مولاه، أحمد بن محمد السفينانى - عفا الله عنه -: هذا تقييد ما أطلعنى الله عليه من عمل صناعة التفسير، و ما كنت أكتمه عن من لا يمنع الانصاف و لا يدعى بتقصير، و كنت أتأمل فى قول النبى (ص) حيث يقول: «من سئل عن علم فكتمه ألجمه الله بلجام من النار يوم القيامة» فما رأيت يبرز لفهمى من معنى الحديث الكريم الا فى علم الديانات، و أما علم الصناعة فما يبرز لى إلا قوله: «لا تعطى الحكمة، إلا لأهلها فتظلموها».

و كنت أتأمل فى الناس فما وجدت أحداً يقال فيه من أهلها، إلا الناس ذئاب فى ثياب [إنسان]. ما عيشهم إلا الحيلة لم تجد من تفيده بالصنعة، يوقرك كما يوقر أباه و يحسبك كأخيه الشقيق؛ إذا أتاك أحد بشغل تعلمه و تطلب له فيه ما يستحق من الأجرة، ثم إنه يعرض عنك، و يذهب إلى الذى تعلمه الصناعة، فإذا قال له: ذهبت إلى شيخك فلان، و طلب لى من الأجرة كذا، و كذا فيقول له: إرجع إلى صاحبك، فالذى طلبه قليل، فأنا إذا لم تعطينى مثل الذى طلب منك مرتين أو مرة و نصفاً، لم يدخل يدي قطعاً و فصلاً حتى يرده إلى شيخه، و يبقى العز عليه و على شيخه. لا تجد! إلا من إذا علمته الصناعة يتكالب على جلب الدنيا إليه، يكاد أن يجلس على كل طريق من يجلب الحريف إليه. و إذا قيل له: أحق ما يقول الناس: إن فلاناً هو الذى علمك صناعة التفسير، يضح من هذه الكلمة و يقول: بل فلان الذى يزعم أنه علمنى الصناعة كان لا يعرف من الصناعة شيئاً حتى عرفنى و علمته ما لم يكن يعلم، فحينئذ توصل إلى عمل الصناعة الكاملة.

رحم الله أصحاب الأمثال حيث يقولون: «كل شيء إذا غرسته يتفكك، إلا ابن آدم إذا غرسته يقلعك»، فهذا السبب الذى معنى من تعليم الصناعة لغيرى؛ و بعضهم يطلب التعليم منى، فإذا طلبت له الأجرة، يقول: علمنى لله، و أين الذى تعلمه لله فتحمد عاقبة العمل بالخير معهم؟! (و قليل ما هم) لم تر من يهاديك و يتفكر بك بشيء من المودة و لا تجد من إذا قصدته إلى باب داره. و التقيت معه، يعطيك حلاوة الشرف و يتغافل عنك من حلاوة الطبق، و لا تأخذ من حديثه فائدة و لا تجد صحبتة إلا زائدة. فلما لم نجد لتعليم الصناعة أهلاً فى زماننا هذا و هو عام تسع و عشرين و ألف، رأيت أن أقيدها فى هذه الأوراق، لعلنى إذا أدركنى الموت يقع خطى فى حجر من يتعلم الصناعة و يدعو لنا بالرحمة؛ و رسمتها احتساباً لله سبحانه، إنه لا يضيع أجر من أحسن عملاً.

باب فى كيفية عمل الدَّفَف

يعنى بالدَّفَف ألواح من الكاغط الذين يكسونهم بالجلد على الكتاب، و ذلك بأن تأخذ الكاغط و تدهن الورقة منه بالنشا و تتركها عن يمينك، و تدهن ورقة ثانية، أعنى التى تقابلها، و تنزل الوجه المدهون من الورقة على الوجه المدهون من الورقة الثانية و تحط عليها بكفيك و تقلبها للوجه الأسفل على الأعلى، و تنظر هل فيه شيء من الرخوة، فتمدد، و تبسطه بكفيك حتى يمتد غاية امتداده، و لا يبقى فى الوجهين كماش و لا رخو، فحينئذ تنزل الورقتين الملتصقتين ببعضها ببعض، و تأخذ ورقتين أخريين، و تعمل فيهما كيف عملت فى الورقتين اللتين قبلهما، حتى تلتقى الأوراق كلها ثنتين ثنتين، و انشرهم فى مكان حار نشراً على الأرض التى ليس فيها تراب لئلا يلصق على الأوراق المدهونين. فيحرس لبسك الألواح حتى ييسوا، فخذهم و اقسهم على عدة الألواح التى تعمل منهم، و انظر كم يصلح من عدة الأوراق التى تصنع منهنّ الدَّفَف، فإذا أردت أن ترققها، فانقص ما تريد من عدة الأوراق و إذا أردت أن تضخمها فزد ما تريد على قدر نظرك. فبعد ذلك، خذ ما جمعت من الأوراق فى كل دفقة و حدها، و ذلك بأن تأخذ مثلاً خمس أوراق أوسناً أو سبعا على حسب ما تريد، و اجعلها حولك، فخذ الورقة الأولى، و أسطها على لوح من عود أو رخام و ادهنها بالنشا، و أنزلها عن يمينك، و ادهن الثانية، و أنزلها بإزائها، و ادهن الثالثة و الرابعة إلى آخرها، و كلما تدهن تتركها بإزاء التى قبلها. فبعد ذلك، تأخذ الأولى، و تبسطها على اللوح المذكور من الرخام، أعنى الذى دهنت عليه الأوراق. فإذا بسطتها على اللوح، خذ الورقة التى بإزائها، أعنى المدهونة قبل، فنزغ الورقة على الأخرى، أعنى الوجه المدهون بالنشا على الوجه المدهون، و تحطها بكفيك. و بعد ذلك تدهن الوجه الأعلى الناشف بالنشا أيضاً، و تأخذ الورقة الثالثة المدهونة قبل، و تنزل منها الوجه المدهون على المدهون، و تمحطهم، و تدهن أيضاً الوجه اليايس، و تنزل عليه الورقة الرابعة بعد تشيتها، هكذا إلى الورقة الأخيرة. فإذا محطتها، فخذ

ورقة من الأوراق اليابسين، وتجعلها على الورقة الأخيرة من الجهة اليابسة، وادلك على الورقة اليابسة دكاً عنيفاً بلوحة غليظة مثل قالب التسهيل مثلاً، وتكون مكسورة القرون، تدلك بحرورها حتى يخرج النشا الزايد بين الأوراق الملتصقتين. فحينئذ ترفعها وتزلفها على موضعها مواد كلوح أو كاغظ وما أشبه ذلك؛ وتعمل دفعة أخرى، وتزلفها عليها حتى تقضى ماشئت من عمل الدف. فحينئذ تأخذ ما عملت من عمل الدف، وتزلفهم بين لوحين غليظين من العود الصافي لضغط التخت، بعد أن تعمل بين كل دفتين ورقتين من الكاغظ الذي يكون قلبه يفيض على الدفتين يميناً وشمالاً و فوقاً وأسفلاً، وشد على جملة الدف بالتخت قوياً حتى ترى الماء يبرز من النشا الذي ألصقت به الورق، وأتركهم في التخت نحو نصف يوم أو يوماً كاملاً، وافرهم من بين الألواح، وانزع عنهم الكاغظ الذي عملت بينهم. فإنك تجدهم كما تحب وتشتهى، وادع بالرحمة لمن علمك.

فحينئذ تشرهم في موضع حار الهوى بغير شمس، لأن الشمس تُفسد العمل، وتركهم ليلة حتى يصبح، وعند الصباح توقفهم على طرفهم مع الحائط. فإنهم إذا يسواياتون في غاية الحسن، ولا سيما إن كان الكاغظ جيداً صحيحاً، ليس فيه تقعق من ماء وبرودة أو عفونة، فإذا لم يكن فيه تعفن، يحمل الدلك بعد كسوة الجلد عليه حتى يرى فيه الوجه مثل ما يرى في مرآت الزجاج، والله تعالى الموفق للصواب.

باب في كيفية حزم كرايس الكتاب

و تختيتهم و كسوته بالجلد و وشح وسطه بالترنجة و كيفية عمل البرشمان و تركيب السفر عليه

قال المؤلف - رحمه الله -: أول ما يتبدى به المسفر بعد عمل الدف أن يناسب أولاً من الكتاب واحدة بعد واحدة وينظر في عقب الورقة وفي أول التي بعدها، سواء كانوا الكرايس صحاحاً أو محزمة من أصولها. فإذا فرغ من المناسبة وتحقق بصحة كمال الكتاب فليبتدئ بجمع الكرايس بعضها إلى بعض، ويلفها في رق بالية، مثل الذي يوجد مع الحزم البوالي، ويضم الرق على الكتاب ويجعله على حجرة ملسا صبرة للضرب، ويضرب على الرق بمنجم ثقيل يزن ستة أرتال أو خمسة أو أربعة. الحاصل من ذلك يضرب بما يشاكل الحال، ويكون الضرب مناسباً بضعه بإزاء بعض حتى يسكن الكتاب، ويتلين كاغظه، وينضم بعضه ببعض بقوة الضرب، لأن الضرب يعمل في ما لم يعمله التخت بالضغط، والتخت بعد ذلك الضرب يحكمه حكماً بليغاً. إذا عملته في التخت بلا ضرب، فلا يفيد فيه التخت شيئاً، ولا يسكن الكاغظ بعضه على بعض قطعاً، ولو كان التخت ما كان. وإذا عملت الكتاب في التخت بعد الضرب بأي تخت تجمعه يطيعك كاغظه، ويذل ويلين ولو بأضعف التخوت، وفي الضرب سر عظيم، فإذا اطلعت على هذه الفائدة، أيها المسفر، فادع الله لي بالرحمة، لعل الله يرحمني برحمته.

وبعد ذلك، فعلم الورقة الوسطى من الكرايس بالخمسة الغبارية، بعد ذلك، تجمع الكرايس كلها مركوزة على رؤوسها من أعلاها إن كانت متناسبة في القالب والمسطرة، وإن كان فيها مخالفة في الكتابة يفيض بعضها على بعض، فتزحف الأوراق بعضها إلى بعض وفوقها إلى أسفل، وتناسب العمل بما يوافق الحال في الوقت. وبعد ذلك، تجرى خطين بالمداد على أصول الكرايس في موضع تحزيم الكتاب وتدخل الأبرة بالخيط في أصل الكرايس في النقطة المرشومة بالمداد، ويكون الخيط الذي نحزم به رقيقاً صحيحاً مسبوكاً مبروماً، إما على ثلاثة أو أربعة. وفائدة الأمر أن تكون المناسبة فيها يظهر للمسفر ولجميع كرايس الكتاب بالخياطه بعضها إلى بعض. فإن كانت الكرايس كثيرة وظهر غلظ في موضع الخياطة، فيضرب على موضع الخيط بمطرقة على لوح الرخام حتى يسكن ما غلظه الخيط، ويتم العمل على هذه المناسبة، فحينئذ تمسك الكتاب بالتخت من أصله ويخرج من أصل الكتاب قليلاً مثل عرض أصبعين ويسوى الكرايس جملة من أصولهم، وإياك أن تحبس شيئاً من الكرايس، وتكون عندك حديدة مثل الشفرة الحذنين، وتعذبها أصول الكرايس من الطرف الواحد، وتثبت على عددهم، وتعذب أيضاً من الطرف الآخر، فإن وجدت العدد واحداً، فاعلم أنه لم يحتبس من الكرايس شيئاً، وإن وجدت العدد فيه نقص أو زيادة فانظر الجهة الناقصة، فتفتش على ما نقص من عدد الجهة الكاملة حتى تجده، فإذا وجدته، أرخ التخت شيئاً قليلاً وأدخل الأشفة في وسط الكراس الناقص وأرفعه برفق حتى يصل أصحابه، فإذا تساوا وكلهم فشد التخت.

وإجعل النشا على أصول الكرايس وأصله بأصبعك السبابة حتى يسكن بين الكرايس، وخذ المحط بيدك، وأدخل شيئاً من رأسه بين الكرايس وجربه النشابين الكرايس برفق، ولا تعمق، وامض كذلك بين الكرايس والذي يليه، حتى تنتهي إلى آخرهم. وبعد ذلك، أجر عليه السبابة حتى تتيقن أن النشا قد دخل بينهما، أي الكرايس كلها، فحينئذ أرخ التخت وأجذب الكتاب كله في قلب التخت حتى تكون أحوال الكرايس مستوية مع إفلاق التخت وشد التخت بالقوام من الجهتين، فإن النشا الزائد بين الكرايس يخرج ولا يبقى إلا ما يصلح به الحال وأجرد أصول الكرايس بعد المحط حتى تزيل ما فضل من النشا، وإن ظهر لك شيء عال فأضربه بالخفيف حتى يسكن ويستوى، وبعد ذلك، أوقف التخت مع الحائط عن يمينك.

وأبشره جناحين من الجلد اللين الذي ليس فيه صلابة ولين كل جناح على حد ما يتبغى بجنب الكتاب وما تقلب على أصول

الكراريس، أعنى قفا الكتاب، فإذا كان الكتاب في أطرافه أوراق مكتوبة بالذهب أو بالألوان المعقودة بالصمغ العربي وتخاف أنك إذا عملت عليه الجناحين وفيها برودة من أثر الماء تشم الألوان رائحة البرودة، وتلصق بعضها ببعض، فاجعل ما طويت من الجناحين من ناحية الكتاب بحيث إنه لا يصل الجناح إلى الكتابة لئلا يضرها بالندوة وأنك إذا عملت الجناحين عريضين فالصقهما على الكتاب حالة كونهما يابسين، فلا ندوة ولا برودة. وإذا أردت لصقهما، فحل التخت ونفسه برفق عن الكتاب وجر مع طرفي الكتاب الجناحين بعد أن تخرج الكتاب من التخت مقدار غرفة، وشد التخت شداً جيداً مستوياً ومحط بالعود مع أطراف الكتاب حتى يعمل بين الجناح وبين الكتاب طريقاً مستوية للنشاء. فبعد ذلك، عن أصل الكتاب والجناحين وأقلب الجناحين عليه أحدهما على الآخر بالتمحيط والتسوية. وخذ، بعد ذلك ثلاث أوراق، وادهنها بالنشاء واجعلها على قفا الكتاب، وادهن فوقها بالنشاء وجر عليهم بالمحط حتى تسكنهن من الجهتين والوسط وأطراف الكتاب، ووقف التخت في الهوى المعتدل يوماً وليلة، فإذا يبس واشتد، جر بحديدة قاطعة على طرفي الكتاب واقطع ما فضل من الكاغط الذي جمعه بالنشاء والصقته على قفا الكتاب وحل التخت وأدخل المخيط بين الكتاب والتخت، فأنه يفترق عن التخت، فإذا نزع الكتاب، قس عليه دفتين بعد أن تحدد أطرافهما بالمقراض وتنزل على طرف الدفة المسطرة، وجرهما بحديدة قاطعة، حتى تقطعها مستوية لصقها على الجناحين، وبعد ذلك اجعل ثلاث نقط من النشاء على كل جناح أو أربعاً أو خمساً على حسب كبر الكتاب أو صغره، و تجعل عليها الدفة وكذلك تفعل بالناحية الثانية، وتجعل الكتاب بدفتيه بين لوحين غليظتين صابرين لضغط التخت، وأترك الكتاب بينهما، حتى يبس النشاء الذي ألصقت به الدفة على الجناحين، فإذا يبس، فك الكتاب من التخت. تجده قواماً فارساً بالضابط المتحني أو القرطوبون حتى تأخذ صوابه من ثلاث نواح؛ وقصصه من كل ناحية، وحك التفضيص بالحجر القوصري، حتى يذهب أثر قطع الحديد، وامسحه بكفك مما تقننت عليه من الحجر وادلك عليه بحجارة، فأنها تصقله غاية.

فإذا كملت تفضيصه، فخذ قدر نصف دفة الكتاب اليمنى، وهي التي على أول الكتاب من دفة الثالثة، وفصل منها مرجعاً للسفر، وهو الذي يسمي اللسان، وخذ أيضاً مما بقي من النصف الباقي من الدفة التي أخذت منها اللسان، فصل منها المرجع الأصغر، وهو الحامل بين الدفة اليسرى التي على آخرها الكتاب وبين المرجع الأكبر الذي يتولى على الدفة الأولى.

بعد ذلك ابدأ واقسم الدفة الأولى بالتحنيش على نصفين، واجعل الترنجة على وسط الدفة، إن كانت صناعة التسفير مشرقية، ودور عليها بالتحنيش. وبعد ذلك، اتبع التحنيش بالحفر بالمقرط، وقس الترنجة على الحفر، واخرق ما زاد، أو نقص حتى ترى أنك إذا نزلت الترنجة في الحفر، تراها نزلت راحة، ولا عليها ضيق في نزولها، لكي يجيء العمل متقناً. فإذا كسيت الدفة الأولى بالجلد ومحطته يميناً وشمالاً، انزع الدفة من الكتاب، واسطها على الرخامة بين يديك، وأنزل الترنجة على الحفر من فوق الجلد واضرب على الترنجة بمطرقة صغيرة ضرباً رطباً، لا يكون بالقوى جداً، لئلا تقطع الجلد، وكرز الضرب بالمطرقة على الترنجة، فأنه يخرج من تحتها النشاء الزائد وينفخ الجلد به من أطراف الترنجة، فاضبط بابهامك اليسرى على الترنجة ومحط بيدك اليمنى، واترك مع أطراف الترنجة من النشاء ما ينفع، والذي تراه ليس فيه نفع ادفعه يميناً وشمالاً يمضى، وخذ أطراف الجلد من ناحية الترنجة على أطراف الترنجة بعنف، حتى أنك إذا نزع الترنجة من موضعها يبقى أثرها من أطرافها بحرف قاطع، كأنك رفعتها عن الشمع، وبتكرار الضرب على الترنجة يعلو النقش فيها، ويؤثر أثر جيداً، فإذا كملت عمل الترنجة اعطف أطراف الجلد على أطراف الدفة.

فإذا أتممت العمل من الدفة الأولى، فابسطها على حجر الرخامة بين يديك، وأنزل الكتاب عليها على الهيئة التي كانت عليه قبل الكسوة، واحزم الدفة قليلاً ما على حسب ما يصلح به أصل التسفير، إذا رجع الجلد بعد اليبس وبعد نسج البرشمان، لأنك إذا نسجت خيط البرشمان، فإنه يزيد ضخامة في قفا الكتاب. فإذا أردت تركيب السفر على الكتاب، بعد رسمه وبيسه وتبطينه، فإنك تجد التسفير صغر على الكتاب لأجل ذلك، تخرج من التسفير من تحت الكتاب قدر ما يرجع. إذا قصر التسفير ويكون المسفر كيساً لبيياً يعرف ما يزيد وينقص، وما يليق وما لا يليق.

قلنا؛ إذا نزلت الكتاب على الدفة الأولى أطل بالنشاء على الدفة الثانية واكسها بالجلد، وأتمم العمل فيها كما عملت في أولى ونزل بإزائها المرجع الأصغر بعد طليه بالنشاء ومحطه، وخذ قدامه، ويكون بينه وبين الدفة مقدار غرفة أو أقل. وأنزل بعده المرجع الأكبر تغريته وتمحيطه وتنزل عليه ترنجة ويكون بينه وبين المرجع الأصغر مقدار غرفتين أو ثلاث غرفات، وترنجة اللسان هذه يكون قدر ربع الترنجة الكبيرة التي في وسط الدفة الأولى والثانية وتعطف أطراف الجلد على المرجعين على الدفة الثانية وبعد ذلك تجعل جلدًا مبشوراً على طرف الدفة الأخيرة وعلى طرف دفة اللسان ويكون المرجع الأصغر في وسطه تحت الجلد المبشور وتمحط العمل وتزينه، وإياك أن تأخذك غرة في الجلد إذا كان فيه تبيقاً أو رخواً، فجير منه شيئاً بالتمحيط عند كسوة

الدقة الثانية و شىء تمحطه إلى ناحية الترنجة. فإنك إذا جمعت الرخو في الترنجة و ضربت عليها، يمضى فيها ذلك الرخو بالترصيم و التمحيط و الكياسة حتى لا يظهر شىء و الرخو بهذا.

كملت الكسوة بالجلد: ارفعه على قصبه أو شريط في هواء حار لا يكون فيه شمس، لأن الشمس - كما قلنا قبل هذا - تفسد العمل و تظهر فيه. اتركه على القصبه الى غد، و تفقده، فإن وجدته يحمل الدلك فادلكه و إن وجدت فيه الندوة و الرطوبة و أنه لا يحمل الدلك، اتركه حتى يبس و لو بعد يوم أو يومين أو كيف ما ظهر لك. فإن دلكته، و جاء كما تريد فيها و نعمت. و إن أردت صقله أكثر من ذلك، فادهنه بالماء، فإذا شرب المدهون به، فانظر من يمسكه لك على الرخامة و أنت تدلكه كي لا يدهن على الرخامة في حالة الدلك. فادلكه بمحارة، أو بعود صحيح من صناعة الخراط، فإنه يأتي جيداً. فإذا فسد شىء من صناعة الترنجة بقوة الدلك فعاوده بالضرب على الترنجة بالمطرقه. فإنه يرجع إلى طريقه كما تحب و ترضاه. و بعد اتمام ذلك التسفير بطنه، سواء كان بالجلد أو بالكاغظ، و اتركه يبس، و اشتغل بنسج البرشمان.

كيفية نسج البرشمان، و ذلك بأن يكون عندك صمغ عربى محلول بالماء مثل العسل خائراً، فاجعل منه شيئاً على رؤوس الكرايس في طرف التقصيص تحت السير الذى تسج عليه البرشمان، بحيث إنك تصنع عليه السير، و السير نفسه يكون من جلد مدبوغ قد طلى بالصمغ العربى قبل ذلك، حتى يبس و سرت تأخذ منه السير إذا احتجته للبرشمان. فإذا يبس الصمغ الذى جعلته على رأس الكتاب فريقه بريقك، و ريق السير، و أنزله على الموضع الذى فيه الصمغ العربى، فإنهما يلتصقان معاً بالتغرية، و أدخل الابرة بالخيط وسط الكرايس الأيمن بعد أن تنشب طرف الخيط في أصل الكتاب من ناحية القفا في الموضع الذى يخرج منه رأس الابرة إذا دخلتها في وسط الكراس الأخير و سر كذلك بالخياطة في الكراس إلى أن تنتهى إلى الكراس الآخر، و اعقد الخيط في الضربة الأخيرة عقداً محكماً، فإن الخياطة تلزم لزماً صحيحاً و كمل ما بقى بالنسج بالحريز الملون، حتى يكمل عمل البرشمان من الجهتين. و بعد ذلك ركب التسفير على الكتاب بعد تغريته بالنشا، و شد على القفا بخيط وثيق، و اجعل الكتاب بين لوحين غليظين، كما تقدم قبل، و اقرص عليهما بالتخت، و اتركه بين اللوحين يعقد و يبس. فإنك تجده يخرج قواماً كما تحب، والله تعالى الموفق للصواب لسبحانه.

باب صفة حل الذهب

و غسله و سقيه بالغراء و صفة الكتابة به

و ذلك بعد يبسه، و ذلك بأن تأخذ ورقة الذهب الذى يكتبون به و تفركه بالفرك، حتى يتهيا هذا اذا كان الذهب قليلاً، و إن كان كثيراً، مثل مثقال أو مثقالين. افركه في صحن مزجج واطى القعر منبسط، فإذا ابتلعه العسل، ادلكه بعود مثل الخفيف حتى يتهيا جداً، و أفرغ عليه الماء و حرّكه و اتركه هنيهة، و صب عليه الماء في أنية أخرى مزججة و رفق بكيس، و زد على الذهب ماء آخر و صبه على الماء المتقدم الأول، و كرر عليه الصب بالماء و التصفية، حتى يذهب منه طيبة العسل و لا تبقى فيه حلاوة. فحينئذ ارفع أنية الذهب على رماد سخن حتى يبس و لا تبقى فيه ندوة. فحينئذ ارفعه و صنه عن الغبار و الحشرات، لأنهم مهما وجدوه أكلوه على رائحة العسل.

و لنرجع إلى الكلام على الماء الذى تصفيه عن الذهب: اتركه في الانية ليلة، فإذا أصبح وجدت ما سال من الذهب مع الماء ملتصقاً في قعر الانية على الزجاج و الماء و العسل يروج، فأهرق الماء عن الذهب و الذهب ملتصق و لا يتحرك. فإذا أهقرت الماء عنه فضمه بين أصبعك و زد عليه ماء آخر. فبعد ساعة صفه عنه و صفه في الانية التى تكتب منها و هى أنية مزججة صغيرة ظريفة، مليحة للنظر، و زد عليه من ذلك الذهب المحلول اليابس ما تريد، قليلاً أو كثيراً، على قدر ما تحتاج إن أردته للكتابة، فاعمل فيه الصمغ العربى، قدر ما يكفيك أو غراء الحوتن إن كنت تحسنه، و اسقه بالماء، و اجعل ليقه من صوف و حرّكها بالقلم. و اكتب في الكاغظ ما تريد بالقلم. فإذا يبس في الكاغظ، أدلكه بمحارة، و لا تزال تتكرر الليقة بالتحريك و القلب ما كان منها أسفل قلبه أعلاها. و إذا أردت أن تكتب به على الجلد، فلا تخدم فيه الصمغ العربى، وإنما يخدم فيه غراء الحوت خاصة. فإذا كتبت به اتركه حتى يبس و ادلكه بمحارة أو شبهها كما تحب و تشتهى، والله الموفق.

و إذا قضيت حاجتك من الذهب المسقى بالغراء، أياك أن ترك فيه الغراء، فإنه، يخثر، و يخلق فيه الدود، و يأكله الذباب على رائحة الغراء المخثر، إلا أنك إذا قضيت منه فصب عليه الماء و تصفيه منه مرة أو مرتين حتى لا يبقى به رائحة الغراء و ارفعه و احتفظ به. و نفيدك فائدة: فاعلم أن غراء الحوت المذكور، فهو على نوعين: أصفر اللون يضرب إلى الحمرة تحله بالماء على نار لينة و

تسقى به الذهب، وأصله مستعمل من عراقب البقر يطبخونهم كما يطبخون الغراء الشديد من الجلد وقد طالعت كيفية عمله مشاهدة. والغراء الثانى وهو غراء غير مطبوخ باق على أصله و صفته الثريد الميبس القديم، يأتى ملفوفاً بعضه فوق بعض لونه أبيض عصبانى [كذا فى الأصل].

وكيفية العمل به، وذلك بأن تأخذ قدر ما يصلح بك على حرفة الذهب، وتجعله فى الماء، حتى يترطب. ثم تأخذه، وتدقه على حجر الرخام دقاً بليغاً، وتطويه كما يطوى الحرز، وعدّ عليه الضرب حتى يمتد ثانياً ويصير مثل الرق، واطوه أيضاً، واضرب عليه، حتى يمتد، وقطعه قطعاً صغيراً، اجعله فى ماء قليل قدر ماء ينحل فيه على نار لينة فإنه تغلى وينحل، فأنزله عن النار، وافركه بسبايتك، حتى يصير غراءً محلولاً، وزد عليه ماء آخر، ورده للنار، حتى يصير مثل الزيت ذاتياً، فأتركه حتى يبرد، واسق به الذهب، وحركه، وحرك الليقة فيه وجرب الكتاب به على الجلد، فإذا يبس ادلكه، فإذا رأيت لونه شريفاً، امسحه بأصبعك، فإذا امتسح الذهب فاعلم أنه من قلة الغراء، فزد فيه غراءً آخر على قدر كيسك. فإذا رأيت الذهب ثبت على الجلد، وشرق لونه، فذلك المراد، وإذا أدلكته ورأيت لونه كاسفاً ولا يظهر فيه شروق، فاعلم أن الغراء فيه كثير، وأن الجلد لم يشرب الغراء، وهو الذى حجب عن الشروق. فزد عليه ماء بلا غراء، و سخنه فإنه يتلمع، وينحل من تغريته. فزد عليه شيئاً من الماء و صفه. فان الغراء يقل منه حتى يبقى فيه ما ينفعك، فإذا كتبت به شرب الجلد الغراء، ونفع فيه الدلك، وظهر فيه الشروق، ولم يمسح عن الجلد إذا مسحته. فهذا الغراء أجود من الغراء الثانى، وليس كل الناس يعرفونه ولا يعرفه إلا من امتحن به، وخدمه وعرف خصاله.

وأفيدك فائدة أخرى، أن غراء الحوت الأبيض المذكور، كلما ذكرت لك من طيخه، وسقى الذهب به، فإنه فى زمن البحر، وأما فى زمن البرد الشديد، فإنك إذا سقيت الذهب به، فإنه يجمد، ولا يجرى على الجلد قطعاً، وإذا سقيته الماء، وجعلته على النار، فإنه يجرى، فإذا برد جمد أيضاً، وإذا سقيته ماءً آخر وجعلته على النار يجرى، فإذا برد جمد أيضاً حتى يذهب منه لون الذهب، ويظهر لك الغالب عليه الماء وهو يجمد ويكتب ولا يجرى حتى تجعله فوق هواء النار الذى هواؤها كحرارة الصيف، أعنى حرارة الظل لحرارة الشمس نفسها، فتحتاج بكيسك على أن تجعل أنية الذهب الذى فيه الغراء متعلقة فوق المجرار فيه شيء من النار. فإذا أحس الغراء بالحر الدافى من تحته، انطلق بالكتاب. فافهم وكن لبيباً حاذقاً، وزمن البرد يخبرك بكل ما وصفته لك عند الامتحان يظهر لك صحة الخبر الشافى.

وأما العطارون، فلا يعرفون من غراء الحوت إلا الشامى، فهو موجود عندهم، وأما هذا الغراء المتقدم، وجدته عند رجل يعرفه، فقال بينما هو فى العطارين، فإذا بالسمسار يدلله بأوقية ونصفه للرجل، فعرفه رجل آخر من أصحاب الصنعة، فاتفقا على أنهما اشترياه بتلك القيمة وسماه بينهما، فلما وجدته عند الرجل المذكور، قال لى: لا أبيع إلا مراطلة بأوقية لأوقية، فلم يكن لى بد أن أخذته منه بالذى طلبت منه فيه على قدر حاجتى. فصرت أنا أخدعه وأقول به وأصول على أرياب الصنعة وهم لا يدرون بأى شيء فخرتهم، ويقال فى المثل: «الماعون يعين» ويقال أيضاً «الماعون هو نصف العمل أو نصف المعلم» والله تعالى الموفق للصواب.

وهذه المعالجة كلها إنما هى فى غراء الحوت الأبيض، وأما من يقنع بالغراء الشامى يكفيه. إنتهى.
فائدة: إذا أردت كسوة الكتاب بالجلد الذى تعمل، عليك، إياك إياك، وأنهاك وأنهاك، أن تأخذ غرة الجلد تكسى به قبل غسله بالماء، لأن الدباغين إذا صبغوا الجلد، يلعب بهم الشب، فيخرج لون الصباغ أشرق، حتى يدهنوا الجلد بالزيت، فيأتى لونه نهاية. تحتاج، أيها الأخ، أنصحك غاية النصيح، جهدى أن تجعل الذى قصصته على قدر كسوة الكتاب فى الماء، وأجريت بين يديك، وافركه، فإن الزيت يطلع على وجه الماء. فأهرق الماء، وكرّر الغسل والفرك بين يديك، فإنه يطلق زيتاً على وجه الماء، فتتبعه حتى يضعف منه الزيت، لأنك إذا كسوت الكتاب قبل غسله، وجريت عليه الذهب، فإن الزيت يمنع الجلد من الغراء أن يشربه، أعنى بالغراء هنا غراء الحوت.

وأما الغراء الشامى، ففيه فائدة خاصة به، لأنك إذا ذوبته فى أنية وتركته يجمد فيها، فمتى أردت أن تجعل منه فى الذهب، فخذها واجعل عليه شيئاً قليلاً من الماء مقدار ما تسقى به ذهبك، وافركه بسبايتك ساعة، حتى يطلق فيه بليقة بيضاء تسقى بها ذهبك و اكتب بها على الجلد، سواء غسلته أم لا، فإنه يأتى به العمل فى غاية النهاية ويحمل الدلك على الذهب بغير غسل الجلد. وأما ما أوصيك عليه فى غسل الجلد إذا سقيته بغراء الحوت، لأنك إذا رأيت أن تدلكه تقشر الذهب على الجلد، وأما هذا الغراء لا بأس به إذا لم تغسله.

وإن أردت أن تصبغ الجلد زيبى، فإن الصبغ يطلع مبرقعاً، يدفعه الزيت عن بعض المواضع، وإذا غسلته من الزيت، وظننت

في نفسك أن اللون الذي ظهر في الجلد حين عمل له الدباغ الزيت إذا غسلت منه الزيت، وكسوت به الكتاب، فإنه يسقط لون الجلد بخروج الزيت منه، بل إذا دلكته، وكررت عليه الدلك، ظهر لك من اللون ما لم يظهر للدباغ بوجود الزيت فيه. وإذا أردت صيغ الجلد زيبى، فبعد غسله بالماء، اعصره عصاراً جيداً، ومدّه من الكماش مداً محكماً، وحل شيئاً من الزاج في الماء، واطل به الجلد ولا عليك أن يكون كثيراً في الزاج، إذا طليت الجلد بالماء، وظهر أنه يحتاج إلى لون أغلق من ذلك فعاوده بالطلّي حتى يعجبك لونه. وأما إذا كان الماء قليلاً، فإنك يخاف يلعب بك ويغلق لونه من الطلية الأولى ويأتي اللون على غير مرادك، وإذا كان الماء كثيراً فتطليه المرة بعد المرة، حتى يعجبك لونه ولا يلعب بك حال. والله الموفق للصواب. فإذا تم الصيغ في الجلد، فأدخله في ماء واغسله غسلاً جيداً لئلا يتدم الصيغ، ويغلق لونه، فإذا غسلته، امتنع من زيادة اللون الذي تركته عليه.

قال مؤلفه: فهذا آخر ما حضر لذهني في حالة التقييد وذلك في ذي الحجة تسعة وعشرين وألف.

[تكملة]

وقال أيضاً - رحمه الله - :

صفة صيغ الجلد بنفسج

وذلك بأن تأخذ الجلد المدبوغ بالحدود، فتغسله غسلاً جيداً بالماء، وتسقعه بحديدة حتى لا يبقى فيه وسخ، واخرزه، حتى يكون ينتفخ مثل الزق، وبعد ذلك، اسقه بأوقيه من الشب محلولاً في الماء، وانفخه واعركه، حتى يسرى فيه الماء بالشب، وأفرغ عليه الماء، وبعد ذلك اسقه بماء قد طبخ فيه البقاع الجيد الذي تستطاب به حلاوة إذا ذقته بلسانك، وانفخ الجلد بعد السقي، فاذا انتفخ برمه بين يديك، واقلب أسفله أعلاه وأعلاه أسفله، وافتح فم الزق، فاذا أعجبك والا فزده السقي، حتى تراه يعجبك لونه. وقال أيضاً.

باب صفة عمل الترنجة من الجلد للتسفير

وذلك بأن تأخذ الجلد المعشر، وتطليه بالغرء الشديد من وجهين، وتلصق عليه جلدين بلامقشرين مدهونين بالغرء من ناحية السفلى، وتتركه حتى يبس، وتلصق ورقة من الكاغط مرشومة بالمداد وفيها من الصنعة ما تريد وصفه ورشمه، وذلك، بأن تأخذ ورقة من الكاغط الرقيق، وتريقها بريقك، وتركها، حتى تشرب الريق، وتجف قليلاً، وتنزلها على أي رسم تريد رسمه من ترنجة أو ركن أو نواراة أو توريق أو غير ذلك من المرسومين في الكتاب، واضبط عليه بإبهامك وأصبعك، فإنه يقطع فيه الرشم، فأرفعه واتركه حتى يبس، وأتبعه بالقلم والمداد حتى تظهر لك الصنعة. فاذا ألصقتها على الجلد المتقدم ذكره ويبس فأتبع الرسم، فالحفر على الصفة الموسومة بمبزق مثل مبزق الفصادة، فإذا انحفر فاضرب على الجلد المبلول يرسم فيه ما رسمت في الصنعة، وإذا ظهر لك في الصنعة نقص فكملة، وقس أيضاً في جلد آخر، حتى يعجبك العمل.

* * *

انتهى بحمد الله وحسن عونه وتوفيقه الجميل، وصلى الله على من لا نبي بعده، والحمد لله رب العالمين في يوم ٢٣ شوال الأبرك عام ١٢٥٥ رزقنا الله خيره، وقانا شره، آمين.

* * *

يكفى اللبيب إشارة مرموزة
ثم بالزجر من قبل العصا
وسواء يدعى بالنداء العال
ثم العصا هو رابع الأحوال

واژه نامه

خودر: درخت زمینی اروپایی با برگ‌های سفید و میوه قرمز
 خراط: خراط
 خیاطه: دوختن
 خیط: نخ
 دباغ: چرمگر
 دفة: دفه

الدفة الاولى: دفه اول، دفه راست

الدفة الثانية: دفه دوم، دفه چپ

دلک: صیقل دادن. پرداخت کردن (سطح چرم)

دهن: چسب مالیدن

رأس (ج. رؤوس): لبه (جزوها یا کتاب)

رخام: مرمر (لوح الرخام = سنگ صحافان)

رسم: کشیدن (شکل)؛ علامت گذاردن

رشم: علامت گذاردن؛ نقش کردن آرایه

رکز: میزان کردن جزوها از طرف بالا و کناره‌ها

رکن (ج. ارکان): مهر نقشین برای صاحب نقش

کردن چرم کتاب ساخته شده از چوب یا فلز

زیبی: بنفش تیره

زیت: روغن (دباغان برای درخشان کردن رنگ

چرم به کار می‌برند.)

سقر: کتاب، مجلد

سقع: تراشیدن چرم و لکه از روی پوست پس از دباغی و

پیش از رنگ کردن

سقی: خیساندن

سیر: تسمه (برای شیرازه به کار می‌رود.)

شب: زاج سفید

شقرة: گزن. نشگرده

صیغ: رنگ کردن

ضابط: پرگار

ضرب: کوبیدن

طرف: لبه (دفه یا کتاب)

طلی: مالیدن؛ آغشته کردن

طوی: درهم پیچیدن؛ تا کردن

ابره: سوزن؛ وسیله دوختن و درست کردن شیرازه
 اشفه: درفش

اصل (ج. اصول): انتها، ته (جزو یا کتاب)

برشمان: شیرازه

بشر: باتراش تمیز و نازک کردن چرم

بطن: آستر

بقام الحکال: درختی است که برای رنگرزی از

آن استفاده می‌شود

تبطین: آستر کردن

تجزیم: دوخت ته دوزی

تحنیش: ترسیم خط یا منحنی بر چرم یا مقوا

تخت: گیره؛ قید

تختیت: زیر گیره گذاردن

ترنجه: مهر ترنج

تسفیر: جلدسازی، صحافی،

تصفیه: تصفیه کردن (طلا)

تغریه: چسب زدن

تقصیص: بریدن لبه‌های اضافی

تنشیه: آغشته کردن با چسب نشاسته

توریق: آرایه‌های گل و بوته‌ای

جلد: چرم

جناح (جناحین): باریکه (چرم)، لولا

جنب: لبه (کتاب)

حجر الرخام: سنگ مرمر

حجر القوصری: سنگ سنباده

حجرة ملساء: سنگ صاف و محکم صحافی

حدیده قاطعة: تیغ برشگر

حریر الوان: حریر الوان

حزم: پس برش

حزم: دوختن

حفر: گود کردن جا در وسط کتاب برای مهر ترنج

حک التقصیص: از بین بردن ناهمواری‌های برش

حل الذهب: به حالت مایع درآوردن طلا



عراقب البقر: پاشنه پای گاو که برای ساختن سریشم قوی به کار می رود.
 عسل: عسل، انگبین (برای تبدیل کردن طلا از شکل گرد به صورت ورقه به کار می رود).
 عطف: تا کردن؛ برگرداندن چرم عقب: ته (کاغذ)
 غراغره: چسب قوی که از پاشنه پای گاو به دست می آید.
 غراء: چسب سریشم
 غراء الحوت: سریشم ماهی
 غراء الشامی: سریشم شامی
 غرة: سریش
 غرة: قسمتی از پوست متعلق به ستون فقرات غری: به سریشم آغشته کردن
 فلق (ج. افلاق): دو قطعه یک گیره یا قید
 قالب: قطع، اندازه
 قالب التسهیل: قالب صافکاری
 قرطبون: گونیا
 قفا: عطف، ته کتاب
 کاغظ: کاغذ
 کراس (ج. کراریس): جزو کسوة: پوشش
 کسّی: پوشاندن کتاب با چرم
 لسان: دامن؛ طبله
 لوح: تکه صاف و بی گره از چوب؛ لوح (کاغذ)
 مبرقع: رنگ لکه لکه
 مبزق: نیشتراک
 مبشور: (چرم) تراشیده شده
 مجمار: آتشدان
 محارة: صدف حلزون (صدفی که به دسته ای بسته شده و برای صیقل دادن طلا به کار رفته در چرم استفاده می شود)
 محط: پرداختگر

مخیط: سوزن درشت
 مداد: مرکب
 مدبوغ: دباغی شده
 مدهون: چسب مالیده شده
 مرجع: قسمتی از دغه دوم کتاب که لبه جلو کتاب را تا وسط دغه اول می پوشاند
 مرجع اصغر: ناودانک پوش، قسمتی از جلد که روی قسمت لبه پهن فوقانی جزوهای کتاب را در بین دو لت جلد می پوشاند
 مرجع اکبر: دامن؛ طبله؛ لسان
 مرکوز: مرتب شده (جزوها)
 مسطرة: خط کش
 مسفر: صحاف؛ جلدساز
 مطرقة: چکش
 مفرط: جاکن؛ آلتی که با آن روی چرم یا کاغذ یا مقوا را می کنند
 مقراض: قیچی
 مقشر: (چرم) تراشیده
 منجم: مشتة چوبی
 نسج: دوختن (شیرازه)
 نشا: چسب نشاسته
 نقش: شکل حاصل شده روی چیزی به وسیله مهر چوبی یا آهنی
 نواره: مهری است که اشکال عربی روی آن کنده شده و از حیث اندازه کوچکتر از مهر ترنج است و برای آرایش و نقش اندازی روی دامن جلد کتاب به کار می رود.
 وجه: رویه (کاغذ)
 ورقة: برگ (کاغذ یا طلا)
 وشح: تزیین جلد کتاب به وسیله کوبیدن مهر دارای آرایه به روی آن